

نقش بازیگران سیاسی ایرانی تأثیرگذار در تعیین مرزهای شرقی طی حکمیت گلداسمید

فضل‌الله براقی^۱

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۴

شماره صفحه: ۷-۴۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۸

چکیده

تعیین حدود مرزهای شرقی ایران، با فشار انگلستان به منظور ایجاد کمربند حایل برای حفاظت از هندوستان صورت گرفت. در شرایطی که انگلستان در اوج قدرت بود، ایران در نهایت ضعف ساختاری و فساد اداری و انحطاط اخلاقی در سایه استبداد ناصری، قرار داشت. در تعیین مرزهای شرقی، شاه و کارگزارانش با وجود تمایل بسیار به حفظ مرزهای تاریخی، به دلایل مختلف، از جمله تصمیم انگلستان به جداکردن قسمت‌های بزرگی از ایران، عدم کارایی و شناخت کارگزاران ایرانی در زمینه تعیین مرزها، سیاست کلی دولت ایران مبنی بر حفظ مناسبات حسنه با انگلستان و دادن امتیاز برای مقابله با خطر روسیه، قادر به حفظ تمامیت ارضی ایران نشدند. هدف این مقاله روشن کردن نقش بازیگران ایرانی در جهت تعیین حدود مرزهای شرقی طی "حکمیت گلداسمید" است. سؤالی که این مقاله به آن می‌پردازد این است: آیا بازیگران ایرانی در تعیین مرزهای شرقی طی حکمیت گلداسمید، در چارچوب منافع ملی عمل کرده‌اند؟ انگلستان برای پیشبرد اهداف استعماری خود، ناصرالدین‌شاه را تطمیع و سپهسالار را جایگزین میرزا سعیدخان کرد. میرزا معصوم‌خان که همانند دایی خود، میرزا سعیدخان، به روس‌ها تمایل داشت، با کمک امیر حشمت‌الملک علم سوم - با وجود تمایلات انگلیسی به دلیل به خطر افتادن منافع مادی خود - به کارشکنی پرداخت. این کارشکنی سبب شد میرزا ملکم‌خان بدون حضور در سیستم، تنها برای امضای حکمیت، جایگزین میرزا معصوم‌خان شود. در نهایت حکمیت با وجود نارضایتی

ایران و افغانستان همان گونه که مدنظر انگلستان بود خاتمه یافت. روش تحقیق در نوشتار حاضر روش تاریخی بر اساس روش توصیفی - تحلیلی است.

واژگان کلیدی: ایران، انگلستان، حکمیت، گلداسمید، مرزهای شرقی، بازیگران ایرانی،

امیر علم خان سوم

مقدمه

در قرن ۱۹ م. و اوایل قرن ۲۰ م. خاورمیانه، بویژه ایران و افغانستان، به محل مناقشه دو قدرت استعماری انگلستان و روسیه تبدیل شد. این سیاست اعمال نفوذ دو قدرت در ایران و خاورمیانه به "مسئله شرق" یا "بازی بزرگ" منجر شد. ایران از دوره فتحعلی شاه و مخصوصاً بعد از جنگ‌های ایران و روس، تحت نفوذ روسیه و انگلستان قرار گرفت. با تسلط روسیه بر آسیای مرکزی در سال ۱۸۶۵ م. انگلستان احساس نگرانی و خطر کرد. لرد جان راسل^۱، وزیر خارجه انگلیس، در سال ۱۸۶۵ م. از روسیه خواست اعلام کند قصد ندارد متصرفات خود را چندان توسعه دهد که مرزهایشان بیش از آنچه بود به هم نزدیک تر شود؛ طرفین "وضع حاضر متصرفات" در آسیای میانه را محترم بشمارند؛ به استقلال کشور شاهنشاهی ایران احترام بگذارند؛ مواظب باشند به خاک ایران تجاوز نکنند و متفقاً قدرت و اختیارات شاه را حمایت و تقویت کنند (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۹-۸). پس از سال ۱۸۲۸ م. بریتانیا این سیاست را در دستور کار خود قرار داد تا ایران را در دایره متصرفات بالفعل (دوفاکتو) خود محدود کند و او را از پیشروی در جهت افغانستان و سیستان و مکران و عربستان (خوزستان) باز دارد و مانع هر کوششی شود که بخواهد برای تصاحب یا تصرف مجدد سرزمین‌های خود انجام دهد (همان: ۱۸). به این منظور در دوره محمدشاه با تصرف جزیره خارک مانع تصرف هرات شد (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۸۶). انگلستان در ۱۲۶۹ ق. به ناصرالدین شاه هشدار داد که هرگونه قصد پیشروی به هرات با عکس‌العمل انگلستان روبه‌رو خواهد شد. سرانجام با فشار سر جاستین شیل^۲ در ۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۶۹ ق. ایران متعهد شد کتباً به حاکم هرات اطلاع دهد در امور هرات دخالت نمی‌کند و از تصرف یا تملک هرات

1. Lord John Russell

2. Sir Justin Sheil

خودداری کند و برای اولین بار به انگلیسی‌ها اجازه دخالت و حتی نوعی نظارت در مناسبات بین ایران و افغان‌ها داد (امانت، ۱۳۸۳: ۳۱۰؛ بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۹۲) و طی قرارداد پاریس در مارس ۱۸۵۶م. / شعبان ۱۲۷۳ق. ایران از هرگونه حق حاکمیت بر هرات و افغانستان صرف‌نظر کرد و متعهد شد در منازعات با افغان‌ها به دولت انگلیس رجوع کند. دولت انگلیس هم تعهد داد تا از هر نوع تشویشی از ناحیه افغانستان برای دولت ایران جلوگیری کند و در مناسبات ایران با افغان‌ها، شأن و حیثیت دولت ایران را رعایت کند (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۹۲-۹۳). با تصرف مرو و سرخس حمله روسیه به هند از طریق دریای خزر و ترکستان تسهیل می‌شد. تصرف این مناطق استراتژیک امید انگلیسی‌ها را برای جلوگیری از هجوم روسیه به هند از بین برد و انگلیسی‌ها ناگزیر شدند با روس‌ها روبه‌رو شوند (رئیس طوسی، ۱۳۷۶: ۳۰). لرد کرزن^۱ در یادداشتی به وزارت خارجه انگلیس خاطرنشان می‌کند که خواهان برهم‌زدن "وضع موجود" در ایران نیست و ترجیح می‌دهد ایران همچنان که هست ضعیف باقی بماند تا با سرمایه‌گذاری بتوان آن را احیا کرد و این مسئله نیاز به تصمیم و اجرای فوری دارد و این کار باید قبل از این‌که موازنه قدرت متزلزل کنونی به ضرر انگلستان عملی شود، انجام گیرد (همان: ۳۰). به این ترتیب دو قدرت استعماری روس و انگلیس طی دو دهه آخر حکومت ناصرالدین‌شاه موقعیت ویژه‌ای در ایران به دست آوردند؛ ایران از سوی هر دو قدرت استعماری تهدید می‌شد؛ هر دو در امور داخلی ایران مداخله می‌کردند؛ وزرای طرفدار خود را به قدرت می‌رساندند و با گرفتن امتیازات اقتصادی نفوذ خود را در ایران گسترش می‌دادند. در مقابل، در اواخر حکومت ناصرالدین‌شاه اوضاع کشور بحرانی‌تر شد. بی‌عدالتی، فساد، فقر و بی‌نظمی بر تمام ایران حاکم بود (همان: ۳۷-۳۸). نفوذ و قدرت دو قدرت استعماری به اندازه‌ای شدت گرفت که مقامات، دولتمردان، خوانین و تجار، بالای خانه‌های خود پرچم روس یا انگلیس را برمی‌افراشتند تا از این طریق جان و مال و ناموسشان محفوظ بماند و به انگلوفیل^۲ یا روسوفیل^۳ بودن خود افتخار و مباهات می‌کردند. شاه، شاهزادگان، وزراء، امرای ولایات و مأمورین دولتی و ایالتی و خوانین به‌عنوان بازیگران اصلی در مناسبات کشور

1. Lord kurzon
2. Anglophile
3. Russophile

ایران با دو قدرت استعماری نقش ایفا می‌کردند. یکی از موارد بسیار مهم که این دو قدرت از طریق ایادی خود اعمال کردند، جدا کردن مناطق بسیاری از قلمرو ایران و تعیین حدود مرزی، مخصوصاً مرزهای شرقی بود. در تعیین حدود سیستان، مطابق قرارداد پاریس، انگلستان به‌عنوان میانجی برگزیده شد. در روابط بین‌الملل، در حل اختلاف سرزمینی، در شرایطی مذاکره صورت می‌گیرد که دو دولت یکدیگر را به رسمیت بشناسند و در زمینه سیاست خارجی از استقلال کامل برخوردار باشند. به طور طبیعی مذاکره آسان‌ترین راه سازش دادن به منافع ملی متضاد بین دو کشور است. اما هنگامی که ایستارهای متقابل دشوار یا خصومت‌آمیز است و رسیدن به فرمول یک مسئله یا شکل سازش دشوار است، گاه طرف سوم نقش ایفا می‌کند. در این مرحله راه‌های متعددی وجود دارد؛ طرف سوم ممکن است از راه "مساعی جمیله" خود دو طرف را به یکدیگر نزدیک کند یا در عمل در مذاکرات شرکت کند که "میانجی‌گری" نامیده می‌شود؛ حتی ممکن است که در تعیین شرایط حل و رفع اختلافات شرکت کند که "سازش‌دادن" نامیده می‌شود. مرحله بالاتر "داوری" است که به معنای قضاوت الزام‌آور داوران بی‌طرف است (فرانکل، ۱۳۷۰: ۱۷۹؛ هالستی، ۱۳۷۳: ۷۳۰). در حل اختلاف مرز میان ایران و افغانستان در مرزهای شرقی، انگلستان به‌عنوان میانجی بی‌طرف در نظر گرفته شد؛ اما هر دو طرف ایران و افغانستان به حکمیت انگلستان اعتراض داشتند و انگلستان را به عدم بی‌طرفی متهم کردند. در روابط بین‌الملل، تدوین سیاست خارجی تابع عواملی است که در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی تأثیرگذارند؛ یعنی دو عاملی که جزو متغیر مستقل هستند: عامل نخست، روند و دستگاه قانونی است؛ دستگاه‌ها و نهادهای تأثیرگذار عبارتند از:

الف. رئیس حکومت و وزیر امور خارجه، ب. قوه مقننه، ج. کارمندان، ت. خدمات جنبی، د. افکار عمومی.^۱ عامل دوم، منافع ملی و ارزش‌های ملی است که در این مقاله به‌عنوان متغیرهای مستقل عمل می‌کنند که تأثیر آن‌ها بر روی تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی به‌عنوان متغیرهای وابسته تبیین می‌شود. در خصوص سیاست خارجی، تصمیمات سیاست خارجی را متغیرهای وابسته و

۱. درباره تأثیرات خصوصیات شخصی بازیگران سیاسی نک:

Dyson, Stephen Benedict; Preston, Thomas (2006). "Individual Characteristics of Political Leaders and the use of Analogy in Foreign Policy Decision Making". *Political Psychology*, Vol. 27, No. 2: 265-288.

سایر عوامل مؤثر بر این تصمیمات را متغیرهای مستقل می‌نامند (دویچ، و دیگران، ۱۳۷۵، ج ۲: ۶۹۳، پاورقی ۷۱۸).

پیشینه پژوهش

درباره این پژوهش کتاب‌ها و مقالات تحقیقی و علمی داخلی و خارجی نوشته شده‌است؛ از جمله آثار داخلی کتاب محمدعلی بهمنی قاجار با عنوان *ایران و افغانستان: از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی* (۱۳۸۵)، است که از اسناد داخلی استفاده کرده است. پیروز مجتهدزاده دو کتاب بسیار ارزشمند بر پایه اسناد وزارت خارجه بریتانیا و اسناد خانوادگی خاندان علم با عنوان *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران* (۱۳۷۸) و *بازیگران کوچک در بازی بزرگ: استقرار مرزهای شرقی ایران و پیدایش افغانستان* (۱۳۸۶)، نوشته است. ساسانی که از کارمندان وزارت خارجه بوده با استفاده از اسناد در دسترس کتاب بسیار مفیدی با نام *سیاستگران دوره قاجار* (۱۳۷۹)، نوشته که با وجود گذشت سالیان بسیار از نگارش آن، باز مرجع مهمی برای تاریخ دوره قاجار است. در خارج از ایران پیتر جان بروست مقاله‌ای ارزشمند^۱ مشخصاً درباره اقدامات گلداسمید در حکمیت نوشته است.

هدف این مقاله روشن کردن نقش بازیگران ایرانی در جهت تعیین حدود مرزهای شرقی طی "حکمیت گلداسمید" است که مدتی بعد، پس از تغییر مسیر رود هیرمند توسط دیگر متخصص انگلیسی مک‌ماهون^۲ مجدداً به صورت قطعی تعیین حدود شد. این پژوهش در پی پاسخ‌دادن به این پرسش است که آیا بازیگران ایرانی در تعیین مرزهای شرقی طی حکمیت گلداسمید، در چارچوب منافع ملی عمل کرده‌اند؟ تثبیت مرزهای شرقی ایران با توجه به میزان قدرت دولت مرکزی در نوسان بود. ضعف و بی‌کفایتی دولت مرکزی و سیاست اعمال قدرت انگلستان از عوامل اصلی تعیین سرحدات شرقی ایران بودند.

1. "Sir Frederic Goldsmid, and the Containment of Persia 1863-73" (April 1997)

2. Henry Mc Mahon

حکمت گلداسمید

در ۹ اگوست ۱۸۷۰ م. / ۱۰ جمادی‌الاول ۱۲۸۷ ق. فردریک گلداسمید^۱ با درجه افتخاری مائزور کلنل به‌عنوان حکم منصوب شد. وی در سیستان نیز همانند مکران با همان حساسیت‌های مبتنی بر واقعیات وارد عمل شد. وی در توجیه مرزهای بلوچستان و سیستان می‌گوید که تجربه شخصی‌اش او را به این نتیجه رسانده بود که در آسیا مرزهای تثبیت شده و قطعی بین ملت‌های نآرام و متخاصم بیشتر تحت تأثیر شرایط تعیین می‌شد تا اصول (قواعد) و بهترین تضمین برای صلح و پیشرفت بود. بر این اساس، او پس از بررسی شرایط تملک سرزمینی در سیستان، در ۱۷ اگوست ۱۸۷۲ م. / محرم ۱۲۸۹ ق. نتیجه گرفت سیستان به لحاظ جغرافیایی، مسلماً قسمتهایی از افغانستان را تشکیل می‌دهد؛ اما در آن‌چه سیستان اصلی می‌نامید بر این باور بود که باید واقعیت حاکمیت ایران را قبول کرد (Brobst, 1997: 210-211). وی از هر دو طرف دعوا خواست مستندات خود مبنی بر حاکمیت بر سیستان را ارائه دهند. دولت ایران ۱۵ دلیل و افغانستان ۱۱ دلیل ارائه کردند. گلداسمید تاریخ ایران پیش از حکومت نادر را افسانه و غیرمستند دانست و رویارویی نادر با ملک‌محمود سیستانی را دلیلی بر عدم پیوستگی بین سیستان و ایران دانست و حکومت گاه‌به‌گاه افغان‌ها، از دوره احمدشاه درانی، ازدواج دختران حکام سیستان را با شاهزادگان درانی؛ از جمله ازدواج احمدشاه درانی با دختری از خاندان کیانی و اطاعت آن‌ها از حکام قندهار، بویژه در دوره حاکمیت کهندل‌خان را ملاک حقانیت حاکمیت افغان‌ها بر سیستان دانست (محمدغبار، ۱۳۵۹، ج ۲: ۱۱۵۴-۱۱۵۵)؛ اما مورخان ایرانی بر تابعیت و فرمانبرداری افغان‌ها و خوانین سیستانی و بلوچ از دولت ایران پس از قتل نادر تأکید می‌کنند. اعتمادالسلطنه (۱۳۶۷، ج ۳: ۱۷۵۵-۱۷۵۹) در ذیل سال ۱۲۷۰ ق. به تابعیت کهندل‌خان و پسرش و سرداران سیستان به دولت ایران، اشاره می‌کند. احمدعلی کهزاد (۱۳۷۶: ۱۱۰) مورخ افغان هم تصریح می‌کند پس از این‌که شاه‌شجاع با کمک انگلیسی‌ها به افغانستان بازگشت کهندل‌خان به دربار ایران پناهنده شد. دوری از مرکز کشور که یکی از عوامل مهم عدم اعمال مستقیم قدرت دولت مرکزی بر سیستان بود، سبب می‌شد که به‌رغم اطاعت هر چند ظاهری خوانین سیستان از دولت

1. Fredrick Goldsmid

ایران، هر از گاهی بنا به مقتضیات زمان، بعضی از آنها به خصوص خوانین بلوچ که قلمرو قدرتشان در شرق سیستان (سیستان افغانستان) قرار داشت و جمعیت بیشتری داشتند، برای فرار از مالیات و یا به تحریک حاکمان افغان و به خصوص بریتانیا، از اطاعت و تابعیت دولت ایران سرپیچی کنند و راه خودسری در پیش گیرند (ییت، ۱۳۶۵: ۸۶، ۹۴، ۹۶ و ۱۰۹). سیستان از جمله مناطقی بود که به دلیل دوری از مرکز قدرت، در طول تاریخ خاندانی محلی به نام کیانی که خود را از نسب صفاریان و کیانیان می‌دانستند، از سوی دولت مرکزی در آنجا حکومت می‌کرد (صبوری، ناصح و ظهیر، ۱۳۸۶، دیباچه: بیست و دو، ۳، ۵۷، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۷۰، ۲۱۰، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۲ و ۳۳۸؛ کرزن، ۱۳۷۳، ج ۱: پاورقی ۳۰۹). هرج و مرج و خلاء قدرت سیاسی پس از قتل نادر در سال ۱۱۶۰ ق. که ساختار سیاسی و قدرت را در ایران تغییر داد، بر اقتدار کیانیان نیز تأثیر گذاشت؛ چرا که در نبود دولت مرکزی قدرتمند که حامی خاندان قدیمی و حفظ وضع موجود بود، به تدریج خوانین محلی قدرت گرفتند و خاندان کیانی که در ضعف به سر می‌بردند، برای بقای خود به دولت درانی متوسل شدند. خاندان کیانی نیز همانند تمام خاندان‌های حاکم محلی، به تدریج رو به ضعف و زوال نهادند و از احمدشاه درانی کمک خواستند. احمدشاه درانی حکومت ملک سلیمان بر سیستان را تأیید کرد و پسرانش ملک جعفر، ملک رستم و ملک عباس را نزد خود گروگان گرفت. از این زمان سرنوشت خاندان کیانی با دولت درانی گره خورد. ملوک کیانی پس از ملک سلیمان هم چون ملک ناصرخان از سوی تیمورشاه، ملک سلیمان ثانی از سوی زمان شاه و ملک بهرام و ملک جلال الدین از سوی کامران میرزا به حکومت سیستان منصوب شدند و با امرای افغان پیوندهای زناشویی برقرار کردند؛ از جمله خواهر ملک جلال الدین، دختر شاهزاده بهرام میرزا، به همسری کامران میرزا درآمد (صبوری، ناصح و ظهیر، ۱۳۸۶، دیباچه: هفتاد و پنج؛ ۲۹۶-۲۹۷، ۳۰۳ و ۳۲۱؛ بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۱۷۸-۱۷۹؛ نائیبیان، شیخ نوری و پیری، ۱۳۸۸: ۲۲). شاید به دلیل همین وابستگی به افغان‌ها و نیز عدم اطاعت از حکومت مرکزی باشد که کرمانی (۱۳۷۴: ۶۰) آنها را مردمی بدخیال و بدهوا و شرور معرفی می‌کند. ازدواج ملک جلال الدین آخرین حاکم کیانی و فرزند ملک بهرام کیانی با دختر خان جان خان سنجرانی بلوچ، بیش از آن که مرهمی بر زخم‌های این خاندان کهن بگذارد، بر اعتبار و قدرت خان جان خان افزود و شاید حتی بر روابط این خاندان با دولت مرکزی و خوانین سیستانی

تأثیر منفی گذاشته باشد. شرایط محلی چنان بر ملک جلال‌الدین تنگ شد که در سال ۱۲۵۱ ق. / ۱۸۳۵ م. مجبور شد به هرات فرار کند و به کمک کامران میرزا موقتاً به حکومت سیستان بازگشت. این بزرگ‌ترین خبط سیاسی وی بود که برای بازگشت به قدرت، کامران میرزا را تحریک و تشویق به مداخله در امور سیستان کرد و یکی از دلایل محاصره هرات به وسیله محمدشاه همین مسأله بود. این مداخله زمینه‌ای شد که افغان‌ها در سال‌های بعد به تحریک و حمایت بریتانیا با تأکید و اصرار بیشتری ادعای مالکیت سیستان را مطرح کنند و یکی از استنادات گلداسمید مبنی بر حقانیت افغان‌ها بر قسمتی از سیستان شد. به نظر می‌رسد این مسأله به‌عنوان سند خیانت، مستمسکی شد که دولت مرکزی به خوانین محلی و به‌خصوص میرخان سربندی و سپس پسرش محمدرضاخان به‌عنوان مرزداران سیستان اهمیت دهد. از این رو بعد از لشکرکشی محمدشاه به هرات و تضعیف موقعیت کامران میرزا، جلال‌الدین نیز از سیستان اخراج شد و برای همیشه حکومت کیانیان بر سیستان به پایان رسید. اگرچه دکتر صفت‌گل معتقد است که بقایای خاندان کیانی به گونه‌ای محدود چند سالی پس از آن در سیستان نقش مهمی ایفا کردند (صبوری، ناصح و ظهیر، ۱۳۸۶: پاورقی ۳۴۱؛ نائیبیان، شیخ نوری و پیری، ۱۳۸۸: ۲۳) اما آغازگر دوره‌ای از خان‌خانی شد. دولت ایران برای مطیع کردن خوانین سیستان و جلوگیری از نفوذ افغان‌ها، چندین بار به اقدامات نظامی دست زد. در ابتدای دوره ناصرالدین‌شاه، امیرکبیر سرکوبی بعضی از خوانین سیستان از جمله احمدخان -نوه و جانشین شاه‌پسندخان حاکم لاش و جوین- را به کهندل‌خان حاکم قندهار و یارمحمدخان حاکم هرات تحت فرماندهی حسام‌السلطنه حاکم خراسان واگذار کرد. این نیرو در ۱۲۶۷ ق. / ۱۸۵۱ م. موفق شد در کنار رود هیرمند احمدخان را شکست دهند و لاش و جوین را فتح کنند. امیرکبیر برای تحکیم وفاداری و تابعیت کهندل‌خان به دولت ایران، سردار مهردل‌خان - برادرزاده کهندل‌خان - را به حکومت لاش و جوین منصوب کرد. در نتیجه تدبیر امیرکبیر، حاکمیت دولت ایران در سرتاسر ایالت سیستان و بلوچستان تا مرز سند جاری شد (آدمیت، ۱۳۸۹: ۲۵۲-۲۵۳؛ احمدی، ۱۳۷۸: ۱۱۵ و ۱۸۲؛ بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۱۰۱؛ Ferrier, 1976: 431-432). یارمحمدخان پس از مأموریت سیستان، در راه بازگشت به هرات، بیمار شد و اندکی بعد در شعبان ۱۲۶۷ ق. / ۱۸۵۱ م. فوت کرد و پسرش صیدمحمدخان فرمانبرداری خود از دولت ایران را اعلام کرد (آدمیت، ۱۳۸۵: ۶۲۰). هم‌چنین در

سال ۱۲۶۹ ق. / ۱۸۵۲ م. سردارعلی خان سربندی از پذیرش حاکمیت دولت ایران سرباز زد و امیر اسدالله خان، فرزند خود، امیر علم خان را برای کمک به حسن خان جلیلود به سیستان فرستاد و آنان پرچم ایران را بر سردر قلعه سه کوهه برافراشتند و علی خان مطیع و به تهران آورده شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۱۲۸). اما رضاقلی خان هدایت به سرکشی سردار علی خان اشاره ای نمی کند و برعکس مدعی است که سردار علی خان سیستانی در سال ۱۲۷۳ ق. / ۱۸۵۶ م. که از چاکران و خدمت گزاران جان نثار بود به «عتبه بوسی درگاه شاهنشاه ایران» (هدایت، ۱۳۸۰، ج ۱۰: ۱۹۳۸) اقدام کرد. وی در روز جمعه ۲۳ ذی الحجّه ۱۲۷۳ ق. / ۱۶ اوت ۱۸۵۷ م. با دختر بهرام میرزا ازدواج کرد که سبب دلبستگی بیشتر وی به دولت ایران شد و قدرتش بسیار گشت؛ اما پس از مدتی توسط برادرزاده اش تاج محمدخان کشته شد. دولت ایران اطاعت تاج محمدخان را پذیرفت و از تنبیه او صرف نظر کرد. در سال ۱۲۸۴ ق. / ۱۸۶۵ م. پس از مسافرت ناصرالدین شاه به خراسان، تاج محمدخان سربندی از حکومت سیستان عزل و به حضور شاه فراخوانده شد و امیر علم خان حشمت الملک - امیر قاینات - به حکومت سیستان منصوب شد تا اقتدار حکومت مرکزی را بر سراسر سیستان که از سوی افغان ها مورد تهدید واقع شده بود بازگرداند (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۱۷۹ و ۱۸۶). از نوشته بیت (۱۳۶۵: ۱۱۲-۱۱۳) برمی آید «بسیاری از نقاطی که در گذشته محل سکونت سیستانی ها بود؛ از جمله جلال آباد - اولین مقر حکومت کیانیان - به تصرف بلوچ ها و به خصوص ناروئی درآمده بود و به سردار سعیدخان، پسر سردار شریف خان نارویی و دایی میرمعصوم خان، تعلق داشت؛ اما وی بیشتر اوقات در کلبه ای در خواجه احمد به سر می برد. تعداد کیانیان در منطقه کاهش یافته بود و ملک عباس خان، رئیس طایفه، همراه عده ای دیگر به بخش ایرانی سرخس کوچ داده شده بودند؛ اما گلزار خان، برادر وی، در بهرام آباد زندگی می کرد. تعداد خوانین یا افراد سرشناس این طایفه در سیستان از چهل تن تجاوز نمی کرد». گلداسمید نیز بر غالب بودن بلوچ ها در سیستان فرعی تأکید می کند که بعضی از آن ها مطیع دولت ایران بودند؛ ولی حقانیت ایران را بر این مناطق تأیید نمی کند (مهندسین مشاور فرپاک، ج اول، ۱۳۶۳: ۵۶) و این موضوع یکی از استنادات او برای جدایی این قسمت از ایران بود. مجتهدزاده در این ارتباط به نکته بسیار ظریفی اشاره می کند که یکی از عوامل مهم در جدایی نیمی از بلوچستان و سیستان از ایران می باشد. به عقیده وی دولت ایران در دوره قاجاریه در تعیین و ترسیم چارچوب روشنی

برای تعریف رابطه رؤسا و سران خودمختار محلی مناطق مرزی کشور با دولت مرکزی ناتوان بود؛ چنان که بدون در نظر گرفتن عواقب کار و بر اساس استبداد شاهی در سال ۱۸۶۵ م. / ۱۲۸۴ ق. دستور داد که به منظور تنبیه و مجازات خوانین بزرگ منطقه، زمین‌های قابل کشت سیستان به مقدار ۹۰ هزار هکتار از خوانین منطقه گرفته و جزو املاک خالصه دولت شود. این اقدام سبب تضعیف اقتدار امیرعلم‌خان سوم در برابر تهاجمات افغان‌ها شد و پس از حمله ناگهانی و شورش تعدادی از سرداران بلوچ به قلعه نصیرآباد (نصرت‌آباد)، مقر حکمرانی امیرعلم‌خان سوم، در ۲۱ دسامبر ۱۸۷۲ م. / ۱۲۹۰ ق. بعد از حکمیت گلداسمید، به اندازه‌ای ناصرالدین‌شاه را خشمگین کرد که دستور داد همه املاک سرداران بلوچ که به طور دسته‌جمعی مالک اراضی کشاورزی نیزارهای وسیع سیستان بودند جزو املاک خالصه شود و برای زراعت در آن می‌بایست اجاره پرداخت می‌شد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۹۲، ۳۴۳-۳۴۴ و ۳۹۸-۳۹۹). امیر حشمت‌الملک هیچ‌گونه اعتراضی را بر نمی‌تابید. چنان‌که بنا به گزارش سر آرتور هاردینگ^۱، وزیرمختار بریتانیا، به لرد لندسون^۲، وزیر امور خارجه بریتانیا، در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۲ م. / ۱۳۱۹-۱۳۲۰ ق. در سال ۱۸۹۱ م میان امیر حشمت‌الملک علم و روحانیون اختلاف و مشاجره شدیدی رخ داد که طی آن به دستور امیر یکی از ملاها به سختی تنبیه و مضروب شد. رئیس ملاها ملاقات‌های مخفی انجام داد (احتمالاً با کنسول روسیه و افغان‌ها) و برای تحریک مردم علیه امیرعلم‌خان، نمایندگانی به روستاهای سیستان فرستاد و به دنبال آن امیرعلم‌خان املاک ملاها را مصادره کرد. در نتیجه آن ملاها به شاه عریضه نوشتند و اخراج امیر از سیستان را درخواست کردند. البته هاردینگ اشاره می‌کند که ملاها در سیستان، همانند دیگر نقاط ایران اهمیت بسیاری نداشتند (Burrell, 1997: 30, 50, 60, 88؛ وین، ۱۳۸۳: ۲۲۸). پس از فرار سردار شریف‌خان به افغانستان امیر حشمت‌الملک، قلعه‌نو را که هنگام شورش و ناامنی پناهگاه امنی برای اهالی شده بود، ویران کرد. هم‌چنین امیرعلم‌خان سوم زمین‌ها و دهات وی را در غرب رود هیرمند مصادره کرد و باغ‌های فراوان انگور در اطراف دهکده برج کهنه (برج میرگل) را که متعلق به سردار شریف‌خان بود به ملایی بانفوذ به نام سیدعلی بخشید (بیت، ۱۳۶۵: ۱۰۰). به دلیل همین فشارها فریه

1. Sir Arthur Harding
2. Lord Lansdowne

(Ferrier, 1976: 431-432) ادعا می‌کند که بلوچ‌ها به شدت از قاجارها متنفر بودند. در دوری و نزدیکی خوانین به دولت ایران و افغان‌ها علائق مذهبی هم تا حدودی نقش داشت. چنان‌که خوانین سیستانی که شیعه‌مذهب بودند، به دولت ایران و خوانین بلوچ که سنی‌مذهب بودند، به افغان‌ها متمایل بودند و دشمنی شدیدی با یکدیگر داشتند (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۷۲؛ بیت، ۱۳۶۵: ۸۴ و ۸۶). استدلال دیگر گلداسمید این است که سیستان مانند گذشته یک مملکت جداگانه نیست و لازم است دقت و توجه خاصی به دعاوی طرفین شود و قسمت‌هایی را که در تصرف طرفین است، به‌طور واضح و روشنی معین کرد. از این‌رو، وی خود را ناچار می‌بیند که به تقسیمات ارضی که به نظرش مناسب می‌آمد و نزدیک به عمل بود متوسل شود. به این ترتیب قسمت پُرمایه سیستان را که سه طرف آن را دریاچه هامون و طرف چهارم را رود هیرمند احاطه کرده بود و به آن شکل یک شبه جزیره می‌داد، سیستان اصلی و ناحیه چخانسور و زمین‌های هیرمند بالای ساحل و صحرای سیستان را سیستان فرعی نامید. وی با این استدلال که سیستان اصلی نسبتاً دارای جمعیت زیاد و سکنه مختلط است، به‌طور قطعی متعلق به ایران دانست و سیستان فرعی را که کم‌جمعیت و غالب سکنه آن هم بلوچ بود، با وجود اطاعت بعضی از آن‌ها از دولت ایران و اعتراف کمال‌خان و امام‌خان به اطاعت از ایران، متعلق به افغانستان دانست. این بخش، چخانسور در سمت راست رود هیرمند را که تحت اوامر افغانستان بود و قلعه نادعلی کنار همان ساحل را که اخیراً به تصرف دولت ایران درآمده بود، شامل می‌شد (مهندسین مشاور فرپاک، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۵-۵۶؛ محمدغبار، ۱۳۵۹، ج ۲: ۱۱۵۴-۱۱۵۵). بنابراین وی با این استدلال که سیستان به لحاظ تاریخی به ایران پیوسته است و به لحاظ جغرافیایی جزئی از افغانستان است، سیستان را به دو بخش "اصلی" و "پیرامونی" تقسیم کرد و حاکمیت ایران بر سیستان اصلی را پذیرفت (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۲۸۳-۲۸۴؛ بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۱۹۳). کرزن (۱۳۷۳، ج ۱: ۳۱۳-۳۱۵) معتقد است حکمیت گلداسمید موجب برآشفتنگی طرفین و بویژه امیرشیرعلی شد. ایران این تقسیم را فریب مزورانه‌ای برای توسعه قلمرو دست‌نشانده خود تلقی می‌کرد (رایت، ۱۳۵۹: ۱۹۸). کمیسیونر افغانستان، سید نورمحمدشاه، شکایت داشت که یک روستا در سیستان اصلی ارزش تمام سیستان خارجی را دارد. کمیسیونر ایرانی، یمین نظام، اصرار داشت که ایران تمام سیستان را می‌خواهد یا هیچ و مدعی بود که ایران تمام حقوق خود بر سیستان را

حفظ می‌کند. دولت ایران، بریتانیا را متهم می‌کرد که به دلیل اطمینان نداشتن به ایران حمایت بی‌دلیل از افغانستان کرده است (Brobst, 1997: 211). به‌نوشته رایت (۱۳۵۹: ۱۹۸) افغان‌ها به دلیل از دست دادن سرزمینی که تا همین اواخر قلمرو آن‌ها شناخته می‌شد ناخشنود بودند. با این حال امیرشیرعلی‌خان که به کمک بریتانیا نیمی از افغانستان را مالک شده بود به اشاره بریتانیا ولی با اکراه حکمیت را پذیرفت. اما این حکمیت باعث منجر به تیره شدن روابط شیرعلی‌خان و دولت هند بریتانیا شد. دولت هند بریتانیا برای خشنود کردن وی مبلغ ۱۶ لک کددار به وی پرداخت. ولی امیر شیرعلی مبلغ را نپذیرفت (شورماچ، ۱۳۵۰: ۱۳). اما وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان (۱۳۵۲: ۱۳) تهیه‌کننده کتاب *سوابق و اسناد موضوع آب از رود هلمند معتقد است که دو دولت ایران و افغانستان به حکمیت گلداسمید اعتراضی نکردند. ایران هم با اکراه رأی حکمیت را پذیرفت (کرزن، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۱۳-۳۱۵) شاه ایران که به تضمین‌های شفاهی وزیرمختار بریتانیا و ماده ششم معاهده پاریس اطمینان کرده بود سرسختی نشان داد ولی سرانجام وی را در سفر سوم خود به اروپا در سال ۱۸۷۳/۱۲۹۰ ق که با وام بریتانیا تأمین شده بود و در دیدار رسمی از بریتانیا به دعوت ملکه بریتانیا با اعطای نشان زانوبند فریفتند و شاه به خاطر ارادت به ملکه ویکتوریا با رأی حکمیت در جولای ۱۸۷۳ م / ۱۲۹۰ ق موافقت کرد. به بیان دقیق‌تر ایران به فشارهای دیپلماتیک تن در داد (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۲۸۴؛ Brobst, 1997: 212).*

نقش ناصرالدین شاه قاجار در تعیین مرزهای شرقی

در جریان حکمیت، ناصرالدین شاه که شخص اول مملکت و سایه خداوند بر روی زمین بود، با تمام اعضای دربار - هیئت وزرا - و حرمسرای پرشمارش برای زیارت عتبات عالیات به عراق عرب مسافرت کرد؛ درحالی‌که اگر شاه و دولتش تابع قانون و به جامعه و منتقدانش پاسخگو بود، این مسئله را به امان خدا و به‌دست انگلیسی‌ها رها نمی‌کرد. شاه به دلیل غرور و تبختر زیاد نمی‌توانست قبول کند بریتانیا منافع خود در ایران را به منافع خود در افغانستان ترجیح دهد. مورخان و نزدیکان شاه وی را به سهل‌انگاری و سستی متهم می‌کنند (ملک‌آرا، ۲۵۳۵: ۱۲۳-)

۱۲۴). سایکس^۱ (۱۳۳۶: ۲۶۳) به خساست ناصرالدین‌شاه در تأمین هزینه هیئتی برای مسئله کوهک و تعیین خط سرحدی بلوچستان اشاره می‌کند. ژنرال مک‌لین نیز در ۱۸۸۹م. در خصوص تعیین حدود هشتادان در حل اختلاف مرز ایران و افغانستان، به هنگام ملاقات با ناصرالدین‌شاه در ساحل برایتون متوجه شد هیچ اطلاعی از موضوع ندارد و در موضوع اختلاف مرزی ۱۶۰ کیلومتری اصرار دارد تنها یک تپه یک‌هکتاری در قلمرو ایران واقع شود (احسانی، ۱۳۷۵: ۶۹۱). ناصرالدین‌شاه همانند جدش فتحعلی‌شاه به منافع کوتاه‌مدت و درآمد آبی می‌اندیشید و از صرف هزینه برای اموری که نتیجه‌اش معلوم نبود خودداری می‌کرد.

نقش وزرای خارجه وقت در تعیین مرزهای شرقی

ناصرالدین‌شاه در دنباله تذبذب فکری و سیاسی خود، درصدد اصلاحات و تغییراتی برآمد تا امور کشور سر و سامان یابد. بر همین اساس با قدرت تمام به سلسله تغییراتی پی‌درپی بر پایه قرار مدارهای گوناگون در هیئت دولت دست زد. آدمیت (۱۳۸۵: ۲۸۰-۲۸۱) به تغییرات اداری و تقسیم اداره امور مملکت در شوال ۱۲۹۱ق. / ۱۸۷۲م. میان سپهسالار و مستوفی‌الممالک اشاره می‌کند. اگرچه این تغییرات مدت کمی پس از حکمیت گلداسمید اتفاق افتادند، نشان‌دهنده جایگاه ضعیف دولت در اداره امور و ناکارآمدی، سردرگمی و بی‌ثباتی دستگاه اداری و دیپلماسی و قدرت بی‌انتهای شاه بود. دستگاه وزارت خارجه که متولی سیاست خارجی و دیپلماسی ایران بود سازماندهی مدرنی نداشت و همانند دیگر به اصطلاح وزارتخانه‌ها به شیوه سنتی اداره می‌شد. از تقسیمات و دفاتر اداری و بایگانی در آن وزارتخانه خبری نبود. درباره عدم بایگانی نامه‌ها و اسناد در وزارت خارجه، ساسانی (۱۳۷۹: ۵۳۶-۵۳۷) به دو مورد در دوره صدارت حاجی-میرزاآقاسی و وزارت میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک اشاره می‌کند که بی‌ضابطه بودن تشکیلات وزارت خارجه را به خوبی نشان می‌دهد. اعتمادالسلطنه (۱۳۴۵: ۵۶۸) نیز در روزنامه خاطرات خود به خصوصیت بسیار نامعقول وزیر خارجه اذعان می‌کند. با این حال در ادامه به حمایت از وی در مقایسه با وزیر خارجه کنونی می‌پردازد. وزیر، مانند دیگر همکارانش نزدیکان خود را وارد

1. Sir Percy Sykes

کار دیوانی کرد. یکی از خویشان میرزا سعیدخان که به دلیل نسبت خانوادگی، به رغم عدم تخصص به وزارت خارجه وارد شد، میرزا مهدی خان ممتحن الدوله شقاقی بود (شقاقی، ۱۳۷۹: ۱ و ۳-۴). میرزا مهدی خان در کتاب خود، به واسطه نسبت خانوادگی یا ادای دین به میرزا سعیدخان، او را در زمره وزرای بزرگ دنیا؛ مانند ریشلیو و تالیران قرار می دهد و در وصف وی بسیار مبالغه می کند و به او ویژگی ها و خصوصیات خلاف واقع و نادرست نسبت می دهد. با این حال به طور مبسوطی به بی ضابگی وزارت خارجه و جمع بودن تمام امور در دست میرزا سعیدخان در غیاب معاون و مستشار اعتراف می کند (همان: ۱۰-۱۱). وزیر امور خارجه ایران به هنگام پذیرش حکمیت، میرزا سعیدخان انصاری بود؛ اما به تدریج قدرتش را از دست داد و اداره سیاست خارجی در اختیار میرزا حسین خان سپهسالار قرار گرفت که به هنگام اعلان رأی حکمیت، صدراعظم شده بود^۱ (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۱۹۶). درباره سپهسالار دو نظریه متفاوت و متناقض وجود دارد؛ مخالفینش به شدت از او انتقاد می کنند و موافقینش کاملاً از او دفاع می کنند و او را ناجی ایران می دانند و معتقدند شاه و مخالفینش، مانع اصلاحات او شدند. سرهنری راولینسون^۲ وزیر مختار انگلیس صراحتاً اعتراف می کند که میرزا حسین خان با معرفی و اصرار دولت انگلیس به صدارت رسید (بامداد، ۱۳۷۱، ج ۱: ۴۱۲؛ محمود، ۱۳۶۷، ج ۳: ۹۰۸). محمود (۱۳۶۷، ج ۳: ۹۰۸ و ۹۲۶)، سپهسالار را شخصی برجسته و معروف معرفی می کند که خدمات بزرگ و کمک های مهم به دولت انگلستان انجام داد. راولینسون به مأموریت سپهسالار برای تأمین توأمان منافع ایران و انگلستان اذعان می کند که برای عملی کردن آن دو امر مهم، امتیاز رویتر و مسافرت شاه به انگلستان در نظر گرفته شده بود (همان: ۹۲۵؛ تیموری، ۱۳۶۳: ۵۱؛ Rawlinson, 1875: 125). از مخالفین سرسخت سپهسالار، خان ملک ساسانی است که سال ها در وزارت امور خارجه مشغول به کار بود. خان ملک، سپهسالار را فردی طرفدار انگلیس معرفی می کند که تمام منویات و خواسته های آن ها را در ایران اجرا کرد و در قضیه تعیین حدود بلوچستان برخلاف منافع ایران عمل کرد و در مقابل از موضع میرزا معصوم خان به عنوان فرد متخصص وطن دوستی دفاع می کند.

۱. جهت اطلاعات بیشتر درباره میرزا سعیدخان ر. ک. به: (شقاقی، ۱۳۷۹: پاورقی ۱؛ بامداد، ۱۳۵۷، ج ۲: ۶۶-۷۰؛ ملک آرا، ۲۵۳۵: ۱۷۱).

2. Sir Henry Rawlinson

به نوشته احمد خان ملک ساسانی، انگلیسی‌ها در حمایت از میرزا حسین خان برای رسیدن به صدارت، از او چهار قول گرفتند؛ «۱. قبول حکمیت انگلیس راجع به بلوچستان، ۲. قبول حکمیت مأمور انگلیس راجع به حدود سیستان، ۳. دادن امتیاز منابع ثروت سرتاسر ایران به بارون جولوس دورویتر و ۴. بردن ناصرالدین‌شاه به لندن برای نشان دادن جلال و عظمت امپراتوری انگلیس. صدراعظم دست‌نشانده، هر چهار مورد را موافق دلخواه آن‌ها انجام داد. راجع به حدود بلوچستان هر چه میرزا معصوم خان انصاری کمیسر ایران به وزارت خارجه نوشت و تلگراف کرد که کیج (گج) و تمپ و بلیده و جالق و دزک و مند و کوهک و اسپندار و پیشین، سرباز و دشت و باهو مطابق اسناد ثابته که در دست داریم همیشه متعلق به ایران بوده و هست و چاه‌بهار و طیس و گوادر بنادر مسلم ایران‌اند که گلداسمیت نماینده انگلیس می‌خواهد آن‌ها به خان کلات واگذار شود، کسی گوش نداد و میرزا حسین خان توسط گلداسمیت به میرزا معصوم خان تلگراف کرد که موافق رضای مأمور انگلیس عمل نماید» (ساسانی، ۱۳۷۹: ۱۰۴). محمدغبار (۱۳۵۹، ج ۲: ۱۱۵۴)، مورخ افغانستانی هم بر این اساس ادعا می‌کند دولت ایران در این زمان زیر نفوذ انگلیس واقع و صدراعظم آن، میرزا حسین خان سپهسالار، مستقیماً جیره‌خوار دولت انگلیس بود؛ در حالی که پادشاه افغانستان - امیرشیرعلی‌خان - در نقطه مقابل سیاست استعماری انگلیس قرار داشت. به نوشته خان‌ملک، سپهسالار بعد از سفر دوم شاه به فرنگ تغییر موضع داد و با اصرار برادرش میرزا یحیی هواخواه روس‌ها شد و شخصاً به پاس خدماتش در واگذاری آخال و تأسیس قزاق‌خانه نشان بالای روسیه را از امپراتور روس دریافت کرد و تا پایان عمر هواخواه روسیه باقی ماند و روس‌ها هم پس از عزل از صدارت بیشترین حمایت را از او کردند و درصدد برآمدند مانع از قتل وی شوند (ساسانی، ۱۳۷۹: ۹۱-۹۲). در مقابل، آدمیت (۱۳۸۵: ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۰، ۳۶۶ و ۴۷۲-۴۷۳) طرفدار سرسخت سپهسالار است که به تشریح و دفاع از اندیشه و اقدامات وی می‌پردازد. آدمیت (همان: ۲۴۴-۲۴۹، ۲۶۴-۲۷۰) در مذمت میرزا سعیدخان معتقد است رشوه‌ستانی و روس‌مآبی میرزا مسعودخان انصاری به میرزا سعیدخان انصاری رسید و بالطبع بعد از وی نیز به وراثت از جمله میرزا معصوم خان می‌رسید؛ همان‌گونه که در ایران مرسوم بود خصلت‌ها و خصوصیات و شغل و پیشه از پدر به فرزندان و وراثت منتقل می‌شد. نکته با اهمیت که مدنظر است این است که پذیرش حکمیت گلداسمیت و مأمورشدن میرزا معصوم خان یمین نظام،

خواهرزاده وزیر، در زمان تصدی میرزا سعیدخان رخ می‌دهد. انتصاب خواهرزاده، روس‌مآبی وزیر و مخالفت روس‌ها با حکمیت رقیب و دشمن دیرین در مسأله سیستان جای تأمل و درنگ دارد. اگرچه در اسناد و مدارک تاریخی شواهد مستدل برای اثبات دخالت و نفوذ روس‌ها موجود نیست؛ اما با کنار هم گذاشتن داده‌ها می‌توان به چنین نتیجه‌ای رسید. به عقیده آدمیت، غایت سیاست خارجی سپهسالار ایمنی سیاسی و تمامیت ارضی ایران بود. وی در این راه تدابیر گوناگونی به کار برد و از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. در نامه سپهسالار به میرزا ملکم‌خان از مذاکره او با وزیر مختار بریتانیا در تهران سخن رفته‌است که نشان‌دهنده تفکر سپهسالار از اتحاد و دوستی با بریتانیاست (ساسانی، ۱۳۷۹: ۱۱۰). وی برای این منظور چند روز پس از رسیدن به صدارت، میرزا ملکم‌خان را که طرفدار سیاست انگلیس بود از استانبول فراخواند و او را به‌عنوان مستشار صدارت برگزید (عباسی، ۱۳۷۲: هشت). سپهسالار تمام هم‌سیاست خود را به تغییر سیاست انگلیس نسبت به ایران معطوف کرد. وی میرزا ملکم‌خان وزیرمختار و یار دیرین خود را مأمور مذاکره با وزارت خارجه بریتانیا برای تغییردادن سیاست خود نسبت به ایران کرد. ملکم‌خان در نامه‌ای به سپهسالار، از مذاکرات مکرر خود با لرد دربی می‌نویسد که درباره مسائل حدود عثمانی و بلوچستان و سیستان با وی مذاکره کرده و منظور سپهسالار و طرح عمده سپهسالار برای حل مسائل حدود عثمانی، بلوچستان و سیستان را به عرض وی رسانده‌است تا در نتیجه آن، سیاست انگلیس نسبت به ایران را تغییر دهد و چنان‌چه این نتایج حاصل شود تمام مسائل بهتر و بالاتر از مقصود سپهسالار حاصل خواهد شد (ساسانی، ۱۳۷۹: ۱۱۰). احتمالاً طرح عمده سپهسالار اجرای خواسته‌های بریتانیا در پذیرش حکمیت گلداسمید و مک‌ماهون در مقابل تغییر سیاست بریتانیا نسبت به ایران در حمایت از ایران در برابر تجاوزات روسیه بوده‌است. بریتانیا خواهان حمایت از ایران بود؛ ولی چنان‌که یکی از وزرای هندوستان در این باره می‌گوید: «افسوس که ایران از سوء اداره، خود را ضعیف و مفلس کرده و قشون ایران اسباب رسوایی شده» (همان: ۱۱۲) و خود سپهسالار نیز در نامه‌ای به ملکم‌خان به این مسأله اعتراف می‌کند. سپهسالار در نامه‌ای به تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۸۷۳ م. / ۴ جمادی‌الاول ۱۲۹۰ ق. از لردگرانویل^۱، وزیر امورخارجه

1. Lord Granville

بریتانیا، رویه دولت بریتانیا را نسبت به تمامیت ارضی ایران پرسید و جواب لرد آب سردی بر پیکر شاه و سپهسالار بود. به نوشته آدمیت، لردگرانویل با زبان دیپلماسی پاسخ داد که دولت انگلستان به هیچ‌وجه حاضر نیست تمامیت خاک ایران را تضمین کند، ایران باید با روس و انگلیس به طور متساوی روابط دوستانه داشته باشد و تعهدات بین‌المللی خود را از هر جهت نسبت به هرکدام دقیقاً اجرا کند و وضع موجود را حفظ کند که برخلاف سیاست سپهسالار بود (آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۵۵-۳۵۹). بدین ترتیب شاه با مشاهده شکست سیاست سپهسالار، دست از حمایت وی برداشت و چون در صحنه سیاست بین‌المللی به مهره‌ای سوخته بدل شده بود و با فشار و تحریکات روسیه و دشمنان داخلی‌اش در بندر انزلی به بهانه عقد قرارداد رویتر از صدارت معزول گشته بود و بالطبع بنابر رسم معمول باید کشته می‌شد، چون برای فسخ قرارداد رویتر هنوز به وی نیاز داشت؛ درحالی‌که هیچ سمت رسمی نداشت، مذاکرات رسمی را برای ابطال قرارداد انجام داد که به نوشته آدمیت « این نیز از غرایب سیاست ایران است » (همان: ۳۶۱-۳۶۲). برخلاف آدمیت، عباسی (۱۳۷۲: ده) معتقد است سپهسالار در شوال ۱۲۹۷ ق. به دلیل چشم‌پوشی از حقوق مسلم ایران در آخال، ماورای خزر، گوگ‌تپه و دشت ترکمان به نفع روس‌ها از صدارت عزل شد. آنچه استنباط می‌شود وزارت خارجه ایران دارای سازماندهی مدرن با کادر متخصص در زمینه‌های مختلف نبوده و وزارتخانه‌های مدرن و متخصصان دیگر هم در کنار وزارت خارجه به‌عنوان پشتیبان وجود نداشته‌است. وزرای خارجه نیز همانند شاه و دیگر وزرای دولت تحت تأثیر فشارهای خارجی و داخلی و شرایط روز عمل می‌کرده‌اند.

نقش کارداران وزارت خارجه در تعیین مرزهای شرقی

میرزا معصوم خان یمین نظام

از مأمورین درجه دوم تأثیرگذار در وزارت خارجه و مسئول مستقیم مذاکره‌کننده در این حکمیت، میرزا معصوم خان یمین نظام بود. وی در مسئله تحدید حدود بلوچستان نیز طرف مقابل گلداسمید بود (Brobst, 1997: 207؛ ملکشاهی، ۱۳۸۷: ۲۱۰)؛ بنابراین از وی و نقشه‌اش آگاهی و شناخت داشت. براساس سند وزارت امور خارجه ایران، وی خواهرزاده میرزا سعیدخان، وزیر

امور خارجه و دارای درجه نظامی سرتیپی، بود. تحصیلات خود را در روسیه گذرانده بود و به هنگام مأموریت در حکمیت، سابقه ۲۱ سال خدمت در وزارت خارجه داشت (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: پی‌نوشت ۲۱۸). وی پس از برکناری از مأموریت سیستان، به هیئت حل اختلاف ایران و عثمانی برای مناقشه مرزی پیوست (همان: ۱۹۳).

گلداسمید به رغم تأیید این نکته که روابط قدیمی و تاریخی به علاوه روابط مذهبی و زبان و شاید اخلاق و عادات سکنه سیستان اصلی، الحاق آن را به مملکت ایران تثبیت می‌کند؛ معتقد است ایران هیچ ادعای منطقی برای تصرف آن از روی حقانیت صرف در دست ندارد و دوره‌ای که ایران به آن استناد می‌کند یک دوره بسیار قدیمی است و انفصال آن به مدت صد سال از ایران را مانع بزرگی در اثبات حقانیت ایران می‌داند؛ هرچند تأکید می‌کند که مالکیت افغان‌ها در نیم‌قرن دوم، فقط اسمی بوده و نه حقیقی و غالباً متزلزل بوده‌است، نه ثابت (مهندسین مشاور فرپاک، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۴-۵۵؛ کرزن: ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۱۲-۳۱۳). مجتهدزاده به یک ماده حقوقی اشاره می‌کند که گلداسمید به آن استناد کرد و یمین‌نظام و دیگر مقامات ایرانی از آن آگاهی نداشتند و در منابع ایرانی به آن هیچ اشاره‌ای نشده‌است. طبق این ماده حقوقی، شصت سال، مدت زمانی است که مقرر شده است پس از آن هیچ ادعای سرزمینی مرده نمی‌تواند از نظر حقوقی احیا گردد؛ بنابراین حتی با فرض اینکه شاهان قاجار حق داشتند مدعی کلیه متصرفات صفویان شوند، بر اساس قاعده یادشده، در این‌زمان آن حق را در مورد سیستان از دست داده بودند و چون سیستان در سال ۱۷۴۹م. / ۱۱۶۲ق. توسط احمدشاه درانی به پادشاهی جدید منضم شده بود، از این‌رو دیگر نمی‌توان گفت که ایالت سیستان بخش جدایی‌ناپذیر از ایران است (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۸۲). گلداسمید برای به کرسی‌نشاندن تصمیم خود اصول و تئوری‌هایی که به آن اعتقاد دارد را زیر پا می‌گذارد و به مغلطه‌کاری می‌پردازد. وی در عین حال که مالکیت افغانستان بر سیستان را نیز به طور کامل تأیید نمی‌کند، افغانستان را در ادعاهایش نسبت به ایالت سیستان، به مراتب مرجح می‌داند؛ به این دلیل که پس از نادرشاه و یا سلاطین صفوی بر آن دست یافته‌است؛ ولی چون سال به سال مالکیت آن بر سیستان به مرور سست شده است که از مرگ یارمحمدخان وزیر به وضوح آشکار است نمی‌توان ادعا کرد که در نیم‌قرن دوم، رابطه افغانستان با آن ایالت یک دوره مالکیت مداوم و بلاانقطاع بوده است. وی اشغال سیستان به وسیله

امیر حشمت‌الملک را مغایر با نظر و مقصود لرد جان راسل می‌داند و نمی‌پذیرد که تنها به وسیله عملیات نظامی یا عملیات دیگر می‌توان جایی را به اطاعت درآورد و افغان‌ها در مقابل معاملاتی که دولت ایران با علی‌خان سربندی و تاج‌محمدخان و سایر رؤسای افغان به عمل آورده‌است، مبادرت به عملیاتی علیه ایران کرده باشند. مجتهدزاده درباره آگاهی از مفاهیم نوین تحدید حدود مرزها انتقاد جدی به مقامات و کارشناسان دولت ایران وارد می‌کند و تلاش می‌کند نشان دهد در این مسأله عدم آگاهی و شناخت مقامات و کارشناسان ایرانی در تضييع حقوق ایران بسیار تأثیرگذار بوده است. وی معتقد است بریتانیا در مورد اثرات حقوقی و جغرافیایی به‌کارگیری مفاهیم نوین اروپایی در تحدید حدود و تعیین مرز، تصور روشنی داشته‌است. به‌علاوه مقامات بریتانیایی آگاهی‌های دقیق و دستور کار سنجیده‌ای در مورد سرزمین‌ها و مرزهای بلوچستان و سیستان داشتند و از پیش در مورد چگونگی تعیین خط مرزی تصمیم گرفته بودند. وی درباره مرز بلوچستان می‌نویسد که در حقیقت مأموریت ۱۸۷۰-۱۸۷۱ م. / ۱۲۸۹-۱۲۸۸ ق. گلداسمید برای داوری در رفع اختلافات مرزی در بلوچستان نبود، برخلاف آن‌چه دولت ایران خواهان آن بود و این یکی از علل اختلاف میرزا معصوم‌خان با گلداسمید بود و اصلاً هدف اجرای برنامه تفصیلی حدود مرزهای بلوچستان بود که در ژانویه ۱۸۷۰ م. / ۱۲۹۰ ق. برای او طرح شده بود. در مقابل دولت ایران همانند دیگر ملت‌های شرق کاملاً با مفاهیم نوین اروپایی مرز و اثرات حقوقی و جغرافیایی آن بیگانه بود و در عمل ثابت شد که اعمال حاکمیت و کشورسالاری کهن شرقی بر نواحی و مناطق تابعه به شکل‌های حقوقی نوین کاری غیرممکن است. هرگاه مقامات بریتانیا در مورد جدایی و جداسازی نواحی تابع ایران به بحث و استدلال می‌پرداختند، مقامات ایرانی قادر نبودند حرف خود را به کرسی بنشانند و شاید به‌همین دلیل باشد که میرزا معصوم‌خان در اعتراض به شیوه کار گلداسمید، از حضور و مشارکت با وی خودداری کرد که در نهایت به زیان ایران تمام شد. در نتیجه در بازی جغرافیای سیاسی که بر اساس مقررات اروپایی انجام می‌شد، توپ بازی در اختیار بریتانیا بود (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۶۴-۳۶۵ و ۳۸۶-۳۸۷؛ کرزن، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۱۳). بهمنی قاجار، تمام تقصیرها را متوجه شاه و دربار و هیئت دولت ایران می‌داند و از میرزا معصوم‌خان بر اساس اسناد ایران دفاع می‌کند. وی معتقد است انگلیسی‌ها با مشاهده موضع ضعیف امیرشیرعلی‌خان به دلیل شورش پسرش یعقوب‌خان و نیز تثبیت موقعیت ایران در

بلوچستان، از توجه کامل دولت و دربار به مسافرت زیارتی ناصرالدین شاه و حرمسرا و دربارش به عتبات عالیات بهره‌برداری کردند و خواهان به تعویق افتادن حکمیت سیستان به بهانه عدم فرستادن نماینده امیرشیرعلی خان به حدود سیستان و جایگزین شدن حکمیت بلوچستان شدند. درحالی که تمام امور مملکت تحت الشعاع مسافرت پرهزینه شاه بود، دربار و دولت ایران بدون تأمل و تعمق کافی پس از ۲۰ روز پیشنهاد را پذیرفتند. میرزا معصوم خان انصاری، نماینده ایران در حکمیت، بارها با این تقاضا مخالفت کرد. وی حتی پس از موافقت دولت ایران، زیر بار نرفت و در گزارش‌های خود به شاه و وزارت امور خارجه به تشریح اهداف دولت انگلیس پرداخت و از شاه و وزیر امور خارجه درخواست کرد تا با تقاضای بریتانیا مخالفت کنند؛ اما دولت ایران و شخص ناصرالدین شاه تضمین‌های شفاهی وزیرمختار بریتانیا در تهران و تعهد گنگ و مبهم دولت بریتانیا در ماده ششم معاهده پاریس - مبنی بر این که «همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان به کار برد و نگذارد که از آن‌ها و هیچ یک از آن‌ها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی دولت ایران شود و اگر دولت ایران در وقوع مشکلات رجوع به دولت انگلیس نهایت کوشش را خواهد نمود که منازعات فیما بین را موافق حق و مطابق شأن دولت ایران اصلاح نماید» (سپهر، ۱۳۵۳، ج ۳: ۳۳۰-۳۳۰) در مسأله حکمیت را باور کردند و فریب وعده‌های انگلیسی‌ها را خوردند (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۱۸۹). بهمنی قاجار معتقد است شاه و مقامات ایرانی تعهد بریتانیا مبنی بر حفظ اعتبار و اولویت ایران در وساطت میان ایران و افغانستان بنا بر بند ششم معاهده پاریس را باور کردند و انتظار وساطتی عادلانه بر اساس اسناد و مدارک و شواهد تاریخی داشتند (همانجا). بر این اساس فرهنگ (۱۳۷۱، ج ۱: ۳۳۲)، ماده شش معاهده پاریس را دلیلی بر رأی حکمیت به نفع ایران می‌داند. همان‌گونه که مجتهدزاده می‌نویسد یمین نظام که از مفاهیم نوین تحدید حدود و مرزبندی اروپایی آگاهی و شناخت نداشت از مجادله و مذاکره با گلداسمید عاجز بود. از این‌رو وی با حمایت امیر حشمت‌الملک علم - حاکم سیستان - از مذاکره با گلداسمید خودداری و اردو را ترک کرد و هر دو در کار گلداسمید به کارشکنی پرداختند تا شاید مانع از ادامه حکمیت شوند یا دولت را متقاعد به این کار کنند. عدم همکاری و کارشکنی کمیسیونر ایرانی و امیرعلم خان سوم (حشمت‌الملک) که با برافراشتن پرچم بریتانیا در اردو آغاز شد و مجادله و لجاجت طرف ایرانی و گلداسمید در آغاز و سپس دو طرف ایرانی و افغان بر سر تقدم داشتن برای ملاقات یکدیگر به دلیل

مقام بالاتر دولتی هر کدام - که دو هفته به طول انجامید - به گلداسمید کمک کرد به این بهانه به اندازه‌ای که تحقیقات و نقشه‌برداری امکان داشت در یک دوره کوتاه و تحت شرایط بسیار سخت سریع‌تر کار خود را در سیستان تمام کند (کرمانی، ۱۳۷۴: ۸۴-۸۷، ۱۱۱-۱۱۶-۱۱۷؛ کرزن، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۱۳؛ Goldsmid, 1876؛ McMahon, 1906: 212, 266) و به تهران برود و نقشه ترسیم و گزارش وی مبنای گفتگو در تهران قرار بگیرد و نزد شاه از یمین نظام شکایت کند و احتمالاً همین مسأله سبب شد که شاه برای حل مسأله، میرزا معصوم‌خان را برکنار و میرزا ملکم‌خان - وزیر مختار ایران در لندن که در آن زمان روابط حسنه‌ای با بریتانیا داشت و دوست و همفکر سپهسالار بود - را درحالی که هرگز از منطقه بازدید نکرده بود و به طور کامل در جریان مسأله مورد اختلاف نبود، به جای وی منصوب کند (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۱۹۳)، تا قضیه هرچه سریع‌تر فیصله پیدا کند و آن چیزی که نباید می‌شد، شد. در نظر انگلیسی‌ها، معصوم‌خان فردی خوش خلق و خوش‌مشرب بود؛ ولی در عین حال آنان را سخت به خشم می‌آورد؛ زیرا حاضر به قبول هیچ مسئولیتی نبود. آن‌ها به ویژگی مذمومی اشاره می‌کنند که ذوالفقار کرمانی (۱۳۷۴: ۱۱۴، ۱۳۶-۱۳۷) نیز به آن اشاره کرده است. انگلیسی‌ها او را متهم می‌کردند که از هر کسی که می‌توانست رشوه می‌ستاند و پولی تلکه می‌کرد (رایت، ۱۳۵۹: ۱۶۹). کرمانی (۱۳۷۴: ۸۷، ۱۱۰-۱۱۴) وی را متهم به عدول از وظایف خود و ممانعت در کار وی برای نقشه‌کشی می‌کند؛ اما میرزا عبدالحسین منشی به امر میرزا موسی‌خان در گزارش خود از عملکرد مافوق و ناپدیری وی میرزا معصوم‌خان دفاع می‌کند (اقبال‌الدوله، ۱۳۸۴، ج ۲: ۶۱۳-۶۱۵). به عقیده مجتهدزاده اشتباه میرزا معصوم‌خان در این بود که خود مرزها را به صورت جداگانه و مستقل بررسی نکرد و کمیسیون داوری پس از بررسی دلتای هیرمند و بسیاری از نقاط و گفتگو با تعدادی از مردم به این نتیجه رسید که جریان باید با اتکا به متصرفات عینی و بررسی شواهد مستند دو دولت، حقوق کهن و اخیر طرفین مورد ملاحظه قرار گیرد (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۵۲-۳۵۳ و ۳۸۶-۳۸۷). کمیسیونر افغان در نوشته مفصلی به ارائه شواهد مورد استناد خود پرداخت؛ در حالی که کمیسیونر ایران منطقه را رها کرده بود و استنادات خود را ارائه نداد. ترک اردو و کارشکنی یمین‌نظام از سوی دولت هند بریتانیا توهین بزرگی شمرده شد و هنگامی که افغان‌ها تعدادی از روستاهای شمال سیستان را تصرف کردند، مقامات هند با این توجیه که کمیسیونر ایران در

بررسی آن نواحی حضور نداشته‌است، از اقدام افغان‌ها حمایت کرد. شاید این تجربه‌ای شد تا به هنگام ورود کمیسیون مک‌ماهون به سیستان، امیرعلم‌خان از وی به گرمی استقبال کند (کرزن، ۱۳۷۳، ج ۱: ۲۷۳؛ Burrell, 1997: 119). یکی از ایرادات مهم درباره هیأت ایرانی این بود که میان میرزا معصوم خان و ذوالفقار کرمانی بر سر تعیین حدود سیستان اختلاف نظر وجود داشت؛ ذوالفقار کرمانی استدلال می‌کرد «از جانب اولیای دولت حکم شد من و شما با مأمورین دولت به بررسی سرحد پرداخته و نقشه سیستان را کشیده به دارالخلافه خدمت شاه و مقامات دولت برده هر نوع که خود صلاح مملکت می‌دانند تصمیم بگیرند» اما میرزا معصوم خان خودش را یگانه تصمیم گیرنده در این مذاکرات می‌دانست شاید به پشتوانه میرزا سعید خان مؤتمن‌الملک دایی خود در جواب کرمانی گفت «زمان مأموریت، اولیای دولت اختیار مملکت از کرمان و خاک قایمات و سیستان به عهده وی گذاشته‌اند و بنا بر قواعد پلئیتیک هر نوع مصلحت بدانند رفتار می‌کند و به احدی رجوع ندارد» (کرمانی، ۱۳۷۴: ۵۳-۵۴) و این نمونه بارزی از خصلت استبدادی و انعطاف‌ناپذیری کارگزاران دولتی دوره قاجار از جمله میرزا معصوم خان می‌باشد که به هیچ عنوان حاضر به مشورت از دیگر اعضای هیأت مذاکره کننده نبود. در حالی که ذوالفقار کرمانی (۱۳۷۴: ۱۹) ادعا می‌کند که ناصرالدین شاه در حضور میرزا سعید خان وزیر امور خارجه و معتمدالسلطان آقا میرزا محمد رئیس به هر دو تأکید کرد که «در همه جا مثل برادر با هم متفق باشند». یکی از ایرادات مهم که به ساختار اداری وزارت خارجه وارد است این است که اسناد و مدارک را بایگانی نمی‌کردند. در آن دوران که سواد مختص طبقات بالا، درباریان و تجار ثروتمند بود و عامه مردم از یادگیری و تحصیل محروم بودند، شایسته‌سالاری جایی در قاموس دستگاه دیوانی دولت نداشت و خدمات دولتی به عده‌ای از خواص تعلق داشت. مقامات از قدرت و نفوذ خود برای گماردن فرزندان و خویشان خود در مأموریت‌های مهم استفاده می‌کردند تا منویات و اهداف خود را با آسودگی خیال اجرا کنند و خیانت‌ها، دزدی‌ها و وابستگی‌هایشان به بیگانگان فاش نشود و وزرا و مأمورین دولتی به محض برکناری، به دلیل نبود بایگانی مدرن، تمام اسناد و مدارک سری و دولتی خود را به پستوها و گاو صندوق‌های مخفی خود منتقل می‌کردند که پس از مرگشان به همراه دیگر اموال منقول و غیرمنقول و ثروتشان به فرزندان‌شان می‌رسید و این واگذاری، نسل اندر نسل ادامه می‌یافت. در این ارتباط ساسانی استناد به سندی از وزارت

خارجه می‌کند. به‌هنگام حکمیت مک‌ماهون، عبدالحمیدخان یمین نظام سرحددار ایران و طرف مذاکره‌کننده ایرانی در حکمیت، از وزارت امور خارجه، نقشه سیستان را درخواست کرد؛ اما نصرالله مشیرالدوله در ربیع‌الثانی ۱۳۲۰ ق در پاسخ اظهار بی‌اطلاعی می‌کند در حالی که حکمیت گلداسمید موجود بود (ساسانی، ۱۳۷۹: ۵۳۵-۵۳۷). در حالی که تنها جایی که این اسناد و نقشه‌ها به آسانی می‌توانست یافت شود، در بایگانی وزارت امور خارجه بود. براساس سند موجود در وزارت خارجه تا سال ۱۳۰۶ ش./۱۹۲۷ م. کتاب گلداسمید در ایران موجود نبود و مقامات ذی‌صلاح و وزارت خارجه تا اواخر ۱۳۰۵ ش./۱۹۲۶ م. از وجود کتاب بی‌اطلاع بوده‌اند (وزارت خارجه ایران، سال ۱۳۰۶، کارتن ۴۶، پرونده ۴، برگ ۳۷؛ وزارت خارجه ایران؛ سال ۱۳۰۹، کارتن ۱۸، پرونده ۳۳/۱۱۶، برگ ۱۱۵). از این سند هم‌چنین می‌توان دریافت که سفیر ایران در لندن، عبدالعلی مدرس، متوجه ضرورت درازمدت چنین کتابی نبوده و تصور کرده کتاب برای مسائل آنی مورد نیاز است. هم‌چنین دولت ایران تا سال ۱۳۲۷ ش./۱۹۴۷ م. از گزارش مفصل پنج‌جلدی کلنل مک‌ماهون اطلاعی نداشت و سفارت انگلیس در تهران وجود آن را به اطلاع وزارت امور خارجه رساند و یک نسخه از آن توسط سفارت کبرای ایران در لندن تحصیل و مورد استفاده واقع شد و چون مک‌ماهون در حکمیت خود از حکمیت گلداسمید و تفسیر وی بنا به تقاضای افغان‌ها یاد کرده بود، بعداً وزارت امور خارجه ایران به وسیله سفارت انگلیس رونوشت حکمیت گلداسمید را به‌دست آورد و سفارت انگلیس در مراسله‌ای با عبارات روشن حکمیت گلداسمید و تفسیر آن را شرح داد (مهندسین مشاور فرپاک، ج ۱، ۱۳۶۳: ۶۲؛ شریف‌امامی، ۱۳۸۰: ۹۳). از مکاتبات وزارت خارجه ایران با سفارت بریتانیا در تهران در مرداد ۱۳۰۸ ش./اگوست ۱۹۲۹ م. آشکار می‌شود که وزارت خارجه ایران حتی در آن تاریخ که ۵۶ سال از آن می‌گذشت درک و آگاهی درستی از قرارداد گلداسمید و تفسیر آن نداشت^۱ (وزارت خارجه ایران، سال ۱۳۰۸، کارتن ۲۰، پرونده ۳۳/۱۱۹، برگ ۲۴-۲۶).

۱. این مکاتبات میان میرزا فتح‌الله‌خان پاکروان و سفارت بریتانیا در تهران بود که با نامه سفیر بریتانیا اول دسامبر ۱۹۲۸ م درباره حکم کمیسیون گلداسمید راجع به سرحد ایران و افغان خاتمه یافت. اما وزیر خارجه پاکروان که هم‌چنان پاسخ خود را دریافت نکرده بود از سفارت بریتانیا درباره چگونگی تقسیم آب‌های هلمند سؤال می‌کند. سفیر بریتانیا جواب آن را موقعی داد که پاکروان عهده‌دار وزارت خارجه نبود و میرزااحسینعلی‌خان غفاری عهده‌دار امور وزارت خارجه شده بود. در این نامه که

نقش امیرحشمت‌الملک علم سوم در تعیین مرزهای شرقی

فرد مؤثر دیگر و حاضر در محل حاکم سیستان، امیر حشمت‌الملک علم سوم بود. گلداسمید مدعی بود که امیر حشمت‌الملک با اقدامات نامشروع، حاکمان را تحت فشار و اقتدار خود درآورده است و در مقابل میرزا معصوم‌خان بارها به مقامات ایران، خطر گلداسمید را برای تجزیه ایران گوشزد کرد و مدعی شد که گلداسمید سعی در تطمیع مردم سیستان و تحریک شیرعلی‌خان به تهدید سیستان دارد (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۱۹۱). به نظر می‌رسد ادعای دو طرف تا حدودی درست بوده است. به نوشته کرمانی (۱۳۷۴: ۱۱۱، ۱۳۶)، میرزا معصوم‌خان در مواردی امیر حشمت‌الملک را ترسانده بود. امیر حشمت‌الملک یکی از حاکمان محلی، با تفکری سنتی و ارباب‌مآبانه بود که در حوزه ایالت خود با درایت و توانایی حکومت می‌کرد. وی که ویژگی‌های ملک‌داری را از پیشینیان خود به ارث برده بود، با اقتدار شروع به کار کرد. میرزا محمدجعفرخان قاجار که یک سال پس از گلداسمید به مأموریت سیستان رفت، درباره وضعیت بد رعایا و ظلم و ستم دولت و مأموران دولتی می‌نویسد: «با این استعداد اراضی و غله وافر که بیشتر اوقات، خرواری چهار - پنج هزار قیمت غله بوده‌است، اکثر اوقات، رعیت بیچاره نان ارزن می‌خورند و جهت این است تمام سیستان، خالصه دیوان اعلی است. محصول حاصله را سه قسمت می‌نمایند. دو قسمت برای دولت، حاکم ضبط می‌کند، یک ثلث سهم رعیت است. این یک ثلث را قدری حاکم و قدری

به تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۰۸/۱۸ اگوست ۱۹۲۹م است سفیر بریتانیا پس از کسب اطلاع از وزارت خارجه بریتانیا به وزارت خارجه ایران اطلاع می‌دهد «کمیسیون گلداسمید حکم علی‌حده در باب مسأله تقسیم آب‌های هلمند صادر نکرده است. معهدا در سال ۱۳۰۸/۱۲۹۲ق دولت افغان تقاضای تفسیر و توضیح جمله اخیر گلداسمید را نمود. "جمله مزبور چنین است: ۱- بعلاوه باید دانست که به هیچ‌وجه نبایستی عملیاتی در هیچ یک از طرفین بشود که لطمه به مقدار آبی که بر اثر مشروب ساختن سواحل رودخانه هلمند لازم است وارد آید. تفسیری که گلداسمید برای جمله مزبور نموده‌اند از این قرار است جمله مزبور را می‌توان طوری تصور کرد که شامل مجاری فعلی یا این قبیل مجاری قدیمی و غیرمستعمل شود که دولت افغان مایل است در دست تعمیر صحیح قرار دهد و نیز جمله مزبور متعرض حفر مجاری جدیدی نخواهد شد مشروط براین که مقدار آب لازم جهت مشروب ساختن قسمت ایران کسر نشود" و این ترتیب در همان سال به دولت افغانستان اطلاع داد شد» (وزارت خارجه ایران، سال ۱۳۰۸، کارت ۲۰، پرونده ۳۳/۱۱۹، برگ ۲۴-۲۶). در گزارش فرزاد نیز آمده که وی دوسیه مربوط به رود هیرمند را در دفتر حکومتی و مالیه سیستان ملاحظه کرده و تنها به سواد حکمیت مک‌ماهون که با استناد به حکمیت گلداسمید رأی داده اشاره می‌کند (وزارت خارجه ایران، سال ۱۳۰۸، کارت ۲۰، پرونده ۳۳/۱۱۹، برگ ۱۰۱)

مباشترین جزو و قدری کدخداها می‌برند. برای رعیت بیچاره چیزی باقی نمی‌ماند. به این واسطه ناچار [به استفاده] از نان ارزن می‌شوند» (قاجار، ۱۳۸۰: ۱۶۴-۱۶۵). وی علت مهاجرت مردم سیستان به خاک افغانستان را همین ظلم حاکمان سیستان؛ مانند حشمت‌الملک می‌داند که حاکمان در افغانستان «برخلاف سیستان زراعت را با رعیت سه قسمت نمی‌کنند که دو قسمت را دیوان برده و یک قسمت رعیت ببرد؛ آن‌ها نصف یا کمتر می‌برند بقیه را رعیت می‌برد و در این حال تمام رعیت سیستان به آنجا خواهد رفت» (همان: ۱۶۶). بیت^۱ (۱۳۶۵: ۷۹) کشاورزان سیستان را بدبخت‌ترین مردمی توصیف می‌کند که وی دیده است. در گزارش کمیسیون محلی در اوایل سال ۱۳۲۱ ش. یکی از عوامل وضعیت نامناسب کشاورزی و خالصه‌های سیستان، جهل و تنبلی و خودخواهی رعایای سیستان قلمداد شده است (لمبتون، ۱۳۷۷: ۴۴۳). لندور و سوج (Landor & Savage, 1902: 186) از اعتیاد بسیاری از مردم سیستان، به خصوص طبقات بالا و شخص امیر حشمت‌الملک سوم یاد می‌کند؛ اما مک‌گرگر (گریگور)^۲ (۱۳۶۶: ۱۵۸-۱۵۷ و ۱۶۵) که پیش از حکمیت گلداسمید از نزدیک با امیر دیدار کرده است، از وی به نیکی یاد می‌کند و امیر را نمونه کامل یک مرد ایرانی توصیف می‌کند و بدرفتاری‌اش با هیئت انگلیسی را به دلیل تضاد منافع می‌داند و آن را امری طبیعی تلقی می‌کند. به نوشته بیت (۱۳۶۵: ۶۴-۶۵)، امیر حشمت‌الملک به‌عنوان حاکم قاین معروفیت خاصی داشت؛ اما لندور و سوج (1902: 186) که او را از نزدیک دیده و با او در ابتدای سال ۱۹۰۲ م. / ۱۳۲۰ ق دیدار کرده است، وی را فردی معتاد و ریش‌نتراشیده و کثیف و گیج و منگ معرفی می‌کند که البته از وقایع دنیای آن روز؛ مثل وقایع چین، اطلاع داشت. رونالدشای (Ronaldshay, 1902: 78-79) نیز از امیر علم‌خان و پسرانش و قدرت وی می‌نویسد و این‌که بیشتر به دلیل هدایایی که به دربار می‌فرستاد مورد توجه دربار و دولت بود. این خاندان توانستند خود را با شرایط سیاسی ایران در دوران مختلف وفق دهند و از تندباد حوادث جان سالم به‌دربند. آن‌ها از دوره صفویه تا اوایل سده ۲۰ م. به‌عنوان یک قدرت عمده منطقه‌ای با دیگر قدرت‌های منطقه درگیر و در کشمکش بودند (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۳۳۵). سیستان به انضمام قاینات از سال ۱۸۶۵ م. / ۱۲۳۵ ش. / ۱۲۸۲ ق. که امیر حشمت‌الملک علم از

1. Yate

2. Mc Gregor

سوی دولت مرکزی برای تثبیت و تحکیم حاکمیت مرکزی بر سیستان به‌عنوان حاکم آنجا منصوب شد تا سال ۱۹۳۷ م. / ۱۳۱۶ ش. تحت حاکمیت خاندان خزیمه علم قرار داشت (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۷۷ و ۹۳). آن‌ها در دوره پس از قتل نادر چنان قدرت یافتند که در جنگ‌های جانشینی وی نقش مهمی ایفا کردند. راز بقا و موفقیت آن‌ها در صحنه سیاسی ایران، درک درست از وضعیت و چیدمان قدرت در ایران و واقع‌بینی و عمل‌گرا بودن آن‌هاست؛ به‌طوری‌که شاید به‌طور قاطع بتوان گفت تنها خاندان محلی بودند که نه تنها از خشم و غضب رضاشاه جستند؛ بلکه جزئی از حاکمیت شدند. چنان‌که محمد ابراهیم‌خان علم، شوکت‌الملک دوم، به مدت پنج سال مشاور و معتمد رضاشاه بود^۱ (مکی، ۱۳۶۲، ج ۶: ۱۷۵). پس از وی هم فرزندش اسدالله علم در دوره سلطنت محمدرضاشاه در نقش نخست‌وزیر، وزیر دربار و معتمد و محرم اسرار شاه و پسر عمویش خزیمه علم نیز به‌عنوان سناتور و معاون وزیر کشاورزی، نقش مهمی در صحنه سیاسی ایران بازی کردند. درباره خاندان علم نظرات متفاوت است؛ گروهی آن‌ها را حاکمانی وطن‌پرست و مفید برای مناطق حکمرانی خود می‌دانند؛ همان‌گونه که در قاین و بیرجند به آبادانی و توسعه کشاورزی پرداختند، در سیستان نیز کشاورزی را رونق دادند و با توجه به پتانسیل منطقه درصدد برآمدند آن ایالت را به باغ ایران تبدیل کنند که با تجزیه سیستان عقیم ماند؛ ولی علم و فرزندانش در سیستان به این کار ادامه دادند (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۴۷۸). گلداسمید هم معتقد است امیر قصد داشت سیستان را به باغ ایران تبدیل کند. برای این منظور وی افرادی را برای آموزش تولیدات محصولات مختلف به تهران فرستاده بود (Goldsmid, 1876: 268). در مقابل محمود جم - استاندار خراسان - که سیستان و قائنات نیز در حوزه اداری وی قرار داشت، در سال ۱۳۰۹ ش. در نامه‌ای به دفتر مخصوص شاهنشاهی گزارش می‌دهد در

۱. وی پس از به قدرت رسیدن رضاشاه، به فراست دریافت که سیاست کهن خاندان وی در ارتباط با دولت مرکزی به سر آمده و باید طرحی نو دراندازد؛ بنابراین تلاش کرد که خود و خاندانش را نسبت به سلسله جدید پهلوی مطیع و وفادار نشان دهد. از این رو در سال ۱۹۲۶ به مناسبت تاج‌گذاری دوم رضاشاه یک هدیه گران‌قیمت پیشکش کرد و در سال ۱۹۳۰ از شاه و همراهانش پذیرایی شایانی کرد و در نتیجه توجه رضاشاه را به موقعیتش در شرق ایران جلب کرد که این ریسک و بی احتیاطی ممکن بود برای وی مصیبت‌بار باشد (Burrell, 1997: 246). وی به‌عنوان والی فارس در ۱۳۱۵ شمسی، در سال ۱۳۱۷ در کابینه جم، در سال ۱۳۱۸ در کابینه احمد متین‌دفتری، در سال ۱۳۱۹ در کابینه علی منصور و در سال ۱۳۲۰ در کابینه فروغی در سمت وزیر پست و تلگراف به خدمت پرداخت (بامداد، ۱۳۷۸، ج ۶: ۲۰۶).

قسمت سیستان و قائنات هیچ‌گونه اقدام مؤثری در ترقی و پیشرفت منطقه صورت نگرفته‌است. وی عامل عقب‌ماندگی این مناطق را نفوذ خوانین محلی دانست که به همان ترتیب استبدادی قدیم عمل می‌کردند و پیشنهاد کرد برای اصلاح این قسم مهم باید حکام متجدد و دولت‌خواهی جهت این دو محل معین شود تا از زیر نفوذ متنفذین محلی خارج شود تا بتوان این دو ولایت را مثل سایر ولایات مملکت وارد تجدد و ترقی کرد (سازمان اسناد ملی، ۱۳۰۶: ۲۹۳، برگ ۵). مؤلف ناشناس «گزارش به ناصرالدین‌شاه قاجار درباره حشمت‌الملک و شهاب‌الملک و منطقه قائنات و سیستان و بلوچستان» (۱۳۹۰: ۸۳۷-۸۳۹) هم خاندان علم را باعث و عامل خرابی سیستان و قائنات و بدبختی و فقر مردم معرفی می‌کند و از دولت می‌خواهد که آن‌ها را برکنار و به دلیل بی‌اعتنائی به دولت مرکزی و مأموران دولتی آن‌ها را گوشمالی و مجازات کند. البته همان‌گونه که بیت پیش‌بینی کرد در میان خاندان علم بر سر مالکیت املاک و حکومت در قاین و سیستان درگیری و اختلاف شدیدی به وجود آمد^۱ (بیت، ۱۳۶۵: ۶۶). براساس گزارش سالانه سفارت بریتانیا، خاندان علم و شخص شوکت‌الملک از مهم‌ترین خدمتگزاران بریتانیا در شرق و جنوب شرقی ایران بوده‌اند. در گزارش سالانه سفارت بریتانیا نیز به صراحت به دوستی و حمایت قابل توجه بریتانیا از شوکت‌الملک، برای دستیابی به حکومت قاین و سیستان در سال ۱۹۱۳ م/ ۱۳۳۱ ق. اشاره شده است (Burrell, 1997: 246).

به هر حال اقدامات امیر شیرعلی با مخالفت‌های شدید حشمت‌الملک و دولت ایران مواجه شد و امیر علم‌خان سوم بنا بر سیاست دیرین دولت خود در افغانستان، در درگیری‌های امیر شیرعلی با پسر ارشدش محمد یعقوب‌خان در سال ۱۲۹۱ ق. / ۱۸۷۳ م. در مسئله جانشینی، از پسر در برابر پدر حمایت کرد (متولی حقیقی، ۱۳۸۳: ۲۸۰). این در حالی است که میرزا حسین‌خان سپهسالار در واکنش به نگرانی وزیرمختار بریتانیا از دخالت ایران در امور داخلی افغانستان،

۱. اختلافات در متمایل‌شدن امیر حشمت‌الملک (میر علی‌اکبرخان) و میر اسماعیل‌خان شوکت‌الملک و سپس برادر کوچک‌ترشان امیر ابراهیم‌علم شوکت‌الملک به یکی از دو ابرقدرت روسیه و بریتانیا و اوضاع سیاسی منطقه تحت حاکمیتشان در قاین و سیستان بسیار اثرگذار و مخرب بود؛ چنان‌که میر علی‌اکبرخان حشمت‌الملک که در سال ۱۸۹۱ م/ ۱۳۰۸ ق. متمایل به بریتانیا بود، در سال ۱۳۲۶/ ۱۹۰۸ ق. به هنگامی که رقیب خانوادگی‌اش شوکت‌الملک طرفدار بریتانیا شد، برای حفظ موقعیت خود به روس‌ها متمایل شد. جهت اطلاعات بیشتر ر. ک. به: (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۷۹-۲۸۷؛ وین، ۱۳۸۳: ۲۲۷-۲۲۸).

هرگونه دخالتی را تکذیب می‌کند (ساسانی، ۱۳۷۹: ۱۱۰-۱۱۱). امیر علم‌خان برای اعمال قدرت در سیستان، به شرق هیرمند لشکر کشید و قلعه‌های محکم و استراتژیک نادعلی و قلعه فتح را تسخیر و سردار احمدخان را دستگیر کرد و به تهران فرستاد که بعد از چند سال به مقر حکمرانی خود بازگردانده شد. امیر علم‌خان در کنار اقدامات نظامی، برای جلب اعتماد خوانین و مطیع کردن آن‌ها، به فعالیت‌های سیاسی نیز پرداخت و مناسبات نزدیکی با آن‌ها برقرار کرد. برای این منظور با سردار شریف‌خان نارویی^۱ حاکم منطقه برج علم‌خان، سردار ابراهیم‌خان سنجرانی^۲، حاکم چخانسور، و سردار احمدخان اسحاق‌زئی، حاکم لاش و جوین، پیوندهای خانوادگی برقرار کرد. وی هم‌چنین سردار کمال‌خان سنجرانی - حاکم بندر کمال‌خان - و سردار امام‌خان سنجرانی - حاکم چهاربرجک که قلمرو او تا منطقه رودبار می‌رسید - را به اطاعت درآورد و برای آن‌ها از سوی دولت مرکزی مقرر سالیانه پانصد تومان تعیین کرد و امام‌خان بعد از گروگان گذاشتن پسرش، دوست محمدخان، در تهران مقرر وی به ۶۰۰ تومان در سال افزایش یافت (Goldsmid, 1876: 288). با اقدامات حشمت‌الملک بسیاری از نواحی سیستان؛ از جمله هیرمند سفلی جزئی از قلمرو ایران شد و تنها نواحی لاش و جوین و چخانسور به اطاعت ایران در نیامده بود. با درایت و تلاش امیر علم‌خان، خان‌جان‌خان، پسر ابراهیم‌خان سنجرانی، که عملاً حاکم چخانسور بود تابعیت ایران را پذیرفت ولی دولت مرکزی با بی‌درایتی و ناآگاهی از وضعیت منطقه، از پذیرش وی سرباز زد و با لجبازی خواهان اعزام پدرش شد که فردی معتاد، منزوی و فاقد عقل سلیم بود (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۱۸۶-۱۸۵). وی همان کسی است که دکتر فوربس^۳ انگلیسی را به هنگام شکار گراز به قتل

۱. به نوشته بیت، پس از مرگ سردار شریف‌خان، امیر (افغانستان) دو پسرش را به کابل فراخواند و آن‌ها را به ترکستان تبعید کرد که در راه فرار کردند. سعیدخان به طرف پیشاور رفت و از آنجا از طریق کویت به سیستان رفت. برادر دیگرش محمدعلی - خان نیز از طریق هلمند به سیستان وارد شد و از آن پس با بلوچ‌های سرحدی زندگی کرد (بیت، ۱۳۶۵: ۷۴). جهت اطلاعات بیشتر درباره سردار شریف‌خان و پسرانش، ر.ک. به: Goldsmid, 1876: 263-264.

۲. سردار ابراهیم‌خان دو ماه قبل از ورود بیت به سیستان در ژانویه ۱۸۹۴ م. / رجب ۱۳۱۱ ق. بعد از مدت‌ها سرگردانی در جنگل و به‌سربردن در کلبه‌ها فوت کرد (بیت، ۱۳۶۵: ۷۴).

3. Dr. Forbes

رساند^۱. با قصور دولت ایران در جلب اعتماد خان جان خان، دولت افغانستان وی را به سوی خود جذب و متحد خود کرد و به تابعیت افغانستان درآورد و به نوعی تمام زحمات امیرعلم خان به باد رفت. سردار شریف خان نیز که موقعیتش با وصلت دخترش با میر علی اکبر خان، پسر امیر حشمت‌الملک، تقویت شده بود و پدربزرگ میر معصوم خان، نوه حشمت‌الملک، بود، پس از وقایع حکمیت گلداسمید به دلیل همکاری با گلداسمید برای جلب خوانین و میران سیستان به سوی بریتانیا (Goldsmid, 1876: 283) و شورش علیه امیر حشمت‌الملک به افغانستان پناهنده شد و تا زمان فوتش در رمضان ۱۳۰۶ ق. / ۱۸۸۹ م. در کابل تاخت و تازهایی به سیستان انجام داد و تهدیدی اساسی برای سیستان بود. ناصرالدین شاه تهدید وی را به تحریک دولت بریتانیا و یا بی‌توجهی بریتانیا می‌دانست (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۲۰۳-۲۰۴). پس از فرار سردار شریف خان به افغانستان، امیر حشمت‌الملک، قلعه نو را که هنگام شورش و ناامنی پناهگاه امنی برای اهالی شده بود، ویران کرد. هم‌چنین امیر علم خان سوم زمین‌ها و دهات وی را در غرب رود هیرمند مصادره کرد و باغ‌های فراوان انگور در اطراف دهکده برج کهنه (برج میرگل) را که متعلق به سردار شریف خان بود به ملایی بانفوذ به نام سیدعلی بخشید (بیت، ۱۳۶۵: ۱۰۰). با این حال سردار سعیدخان پسر سردار شریف خان که دایی میر معصوم خان، پسر چهارده ساله امیر حشمت‌الملک و حاکم سیستان بود، در نزد خواهرزاده‌اش از موقعیت و قدرت بسیاری برخوردار بود و در باطن، تمام امور حکومت سیستان را در اختیار داشت و همین مسئله سبب شد میر معصوم خان پس از مدتی مورد غضب پدرش واقع شود؛ به حدی که دستور داد در صورت سرپیچی پسرش از دستور وی مبنی بر اخراج بلوچ‌های نارویی با او به شدت برخورد کنند و حتی او را به قتل برسانند. وی ابتدا به نزد عمویش در بیرجند و سپس به کویته گریخت. سایکس او را جوانی نوزده ساله و فوق‌العاده متکبر و مغرور یافت که بابت آن که مادرش دختر سردار شریف خان نارویی بود به خود می‌بالید. او اظهار خوشوقتی می‌کند که سروکارش با او نبوده است و گرنه برای تصفیه و انجام آن با مشکلات فراوانی روبه‌رو می‌شد (سایکس، ۱۳۳۶: ۳۷۹-۳۸۲). در گزارش هاردینگ به لندون

۱. جهت اطلاعات بیشتر درباره چگونگی کشته شدن دکتر فوربس و دستگیری سردار احمدخان اسحاق‌زئی، ر. ک. به: Goldsmid, 1876: 268؛ خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۶۹-۱۷۰. به نوشته بیت، میرعلم خان سوم، حشمت‌الملک، در سال ۱۸۹۱ م. / ۱۳۰۹ ق. در مشهد درگذشت (۱۳۶۵: ۶۵).

در تاریخ ۲۶ آوریل ۱۹۰۴ م. / ۹ صفر ۱۳۲۲ ق. به اختلاف میرمعصوم خان که در غیبت پدرش نایب‌الحکومه سیستان شده بود و برادرش سرتیپ محمدرضاخان که از یک مادر نبودند اشاره شده است و اطلاع می‌دهد سرتیپ محمدرضاخان از این که سهمی در اداره حکومت به وی داده نشده فوق‌العاده ناراضی بوده و شهر را ترک کرده است (Burrell, 1997: 224). امیر حشمت‌الملک برای تثبیت موقعیت خود و دولت مرکزی و کاهش اقتدار سرداران محلی؛ همانند خاندان کیانی و حاکمان سربندی، محل جدیدی را به‌عنوان مرکز سیستان تعیین کرد و برای این منظور شهر جدیدی را به نام ناصراباد (نصیرآباد) یا نصرت‌آباد، شهر زابل فعلی، بنا کرد و در نتیجه سه‌کوه اهمیت خود را از دست داد؛ اما همان‌گونه که مجتهدزاده اشاره می‌کند دولت مرکزی قادر به تعامل با سرداران محلی و بهره‌گیری از آن‌ها در اعمال حاکمیت مرکزی در مرزهای مورد مناقشه نبود؛ به خصوص که بیشتر زمین‌های سیستان که در اختیار سرداران محلی بود، برای تنبیه و مجازات خوانین محلی در سال ۱۸۶۵ م. / ۱۲۸۲ ق. به صورت خالصه دولتی درآمد (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۹۲) و در اختیار امیر حشمت‌الملک و سپس برادرانش قرار گرفت و در نتیجه سرداران محلی، منبع اقتصادی مستقل خود را که از آن طریق، قدرت نظامی و سیاسی خود را به دست می‌آوردند، از دست دادند. بنابراین سه راه پیش‌رو داشتند: نخست؛ همانند سربندی‌ها و شهرکی‌ها حاکمیت و تابعیت ایران را می‌پذیرفتند (هدایت، ۱۳۸۰، ج ۱۰: ۱۹۳۸)، دوم؛ همانند خان‌جان‌خان سنجرانی و سردار احمدخان اسحاق‌زئی تابعیت افغانستان را قبول و به جدایی سیستان از ایران کمک می‌کردند (بیت، ۱۳۶۵: ۱۰۳)، سوم؛ همانند سردار شریف‌خان شورش می‌کردند و به افغانستان پناهنده می‌شدند و از آن‌جا با حمله به خاک ایران به تهدید مهمی تبدیل می‌شدند (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۲۰۳-۲۰۴).

نتیجه

ایران پس از جنگ‌های ایران و روسیه در دوره فتح‌علی‌شاه آثار ضعف و ناتوانی خود را آشکار کرد و از این زمان به بعد دو قدرت بزرگ استعماری وقت، روسیه و انگلستان، نفوذ خود را در ایران به صورت روزافزونی افزایش دادند. با توجه به افزایش نفوذ روسیه در ایران پس از دو جنگ فاجعه‌بار و نزدیک شدن به مرزهای هندوستان، انگلستان برای حفظ هندوستان دست به اقداماتی

به ضرر منافع حیاتی ایران زد و به تلافی ازدست‌رفتن قفقاز به نفع روسیه تزاری طی قرارداد گلستان و عهدنامه ترکمن‌چای و سپس آسیای مرکزی بر اساس قرارداد آخال، طی قرارداد پاریس، در سال ۱۸۵۷ م. / ۱۲۷۳ ق. هرات و افغانستان را از ایران جدا کرد. انگلستان برای تعیین قطعی مرزهای ایران و هندوستان و ایران و افغانستان، مأموران خود را برای نقشه‌برداری و مساحی اعزام کرد که نتیجه آن تعیین حدود بلوچستان و سپس سیستان بود. در دوره سلطنت طولانی‌مدت ناصرالدین‌شاه که تقریباً پنجاه سال به طول انجامید، این دو قدرت استعماری هر چه خواستند به‌دست آوردند. ایران عملاً به مناطق نفوذ دو قدرت استعماری تبدیل شده بود. در این مناطق نفوذ مأموران دولتی، حکام محلی و خوانین در خدمت روسیه و انگلستان بودند و توجه چندانی به دربار و دولت ایران نداشتند و به خدمت به قدرت‌های استعماری افتخار و مباهات می‌کردند. به نظر می‌رسد این دو قدرت استعماری به طور کلی به یک توافق نانوشته دست یافته بودند که در مناطق نفوذ یکدیگر دخالتی نداشته باشند. با وجود این روسیه در مواقعی با مشاهده سستی انگلستان، تلاش‌هایی در سیستان و خلیج فارس به عمل آورد که سبب واکنش انگلستان و توجه بیشتر به سیستان شد. در این میان به دولت ایران به اندازه‌ای قدرت داده شده بود که بتواند توازن قدرت را میان انگلستان و روسیه برقرار نماید. اگرچه استراتژی دو قدرت در ایران یکسان بود، تاکتیک و نحوه اجرای آن متفاوت بود؛ روسیه تزاری معمولاً از روش خشن و عریان برای دستیابی به منافع خود در ایران استفاده می‌کرد و انگلستان از سیاست نرم و دیپلماتیک بهره می‌برد. این تاکتیک و سیاست را در تعیین حدود سیستان می‌توان مشاهده کرد. در حل اختلاف مرز میان ایران و افغانستان در حدود سیستان، انگلستان به‌عنوان میانجی بی‌طرف در نظر گرفته شد؛ اما هر دو طرف ایران و افغان به حکمیت انگلستان اعتراض داشتند و انگلستان را به عدم بی‌طرفی متهم کردند. اگرچه انگلستان بر طبق قرارداد پاریس موظف بود به‌عنوان میانجی بی‌طرف میان ایران و افغان‌ها عمل کند، برخلاف قول و وعده داده‌شده به شاه ایران، عملاً به نفع افغان‌ها وارد عمل شد و از طریق مأمورانش گلداسمید و سپس مک‌ماهون کارهای فنی آن را انجام داد و با تطمیع و فشار به شاه و صدراعظم و وزیرای دولت ایران، به خواسته خود رسید. در اجرای سیاست انگلستان در تعیین حدود سیستان، ناصرالدین‌شاه، میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک به‌عنوان وزیر خارجه، مخصوصاً میرزا حسین‌خان سپهسالار به‌عنوان وزیر خارجه، سپس

صدراعظم، میرزا معصوم خان، برادرزاده میرزا سعیدخان، به عنوان مذاکره کننده اصلی و در پایان کار حکمیت میرزا ملکم خان، وزیرمختار ایران در لندن، امیر حشمت‌الملک علم سوم به عنوان قدرتمندترین خان منطقه و خوانین محلی سیستان، نقش مهمی را ایفا کردند. آنچه که از اسناد و نوشته‌ها آشکار می‌شود این است که مقامات و مأموران ایران درک و فهم درستی از قوانین بین‌المللی مرزی نداشتند و مأموران انگلیسی با آگاهی از این مسئله و با شناخت کامل از گریزگاه‌های حقوقی و نقاط ضعف مقامات ایرانی توانستند مرز سیستان را به ضرر ایران و به نفع افغان‌ها تعیین کنند؛ اگرچه افغان‌ها هم، خود را متضرر می‌دانستند. میرزا معصوم خان به تحریک امیر حشمت‌الملک علم سوم و به همراه وی و برای جلوگیری از ادامه کار حکمیت، محل مذاکره را بی‌خبر ترک کرد و همین بهانه مناسب را به دست گلداسمید و هیئت انگلیسی داد که با ادعای ارائه مدارک مفصل از سوی هیئت افغانستانی و عدم ارائه مدارک از سوی طرف ایرانی، رأی و حکم خود را صادر کند. با وجود ادعای ایران مبنی بر تملک کامل سیستان بزرگ، عدم تسلط دولت مرکزی بر سیستان پس از قتل نادر در سال ۱۱۶۰ ق. و ناتوانی خاندان کیانی و قدرت گرفتن خوانین بلوچ و تمایل آن‌ها به افغان‌ها، بهانه خوبی برای گلداسمید بود که حاکمیت ایران بر شرق سیستان را به رسمیت نشناسد و این قسمت را به افغان‌ها واگذار کند. گلداسمید سیستان را به دو قسمت سیستان اصلی و فرعی تقسیم کرد؛ سیستان اصلی را به ایران و سیستان فرعی را به افغانستان واگذار نمود که نارضایتی هر دو طرف را در پی داشت و متهم به عدم بی‌طرفی شد. با تقسیم سیستان به دو قسمت، مسئله تقسیم آب هیرمند شکل گرفت که هنوز یکی از مسائل اصلی مورد اختلاف میان دو کشور ایران و افغانستان است و استخوان لای زخم باقی مانده است.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵). *اندیشه و ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*. تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۸۹). *امیرکبیر و ایران*. تهران: خوارزمی.
- احسانی، کاوه (۱۳۷۵). "مرزهای ایران". *ایران‌نامه*، سال چهاردهم، ش ۵۶ (پاییز): ۶۸۲-۶۹۴.
- احمدی، حسن (۱۳۷۸). *جغرافیای تاریخی سیستان: سفر با سفرنامه‌ها*. تهران: مؤلف.
- اعتصام‌الملک، میرزاخانلرخان (۱۳۵۱). *سفرنامه میرزاخانلرخان اعتصام‌الملک*. به کوشش منوچهر محمودی. تهران: بی‌نا.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۴۵). *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۶۷). *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳. تصحیح محمداسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- اقبال‌الدوله، میرزاعبدالحسین (۱۳۸۴). "روزنامه سفر سیستان". به کوشش قدرت‌الله روشنی زعفرانلو. در: *دفتر تاریخ*، ج ۲. گردآورنده: ایرج افشار. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی: ۵۹۳-۶۶۳.
- بامداد، مهدی (۱۳۵۷). *شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری*، ج ۱ و ۲. تهران: زوار.
- _____ (۱۳۷۸). *شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری*، ج ۶. تهران: زوار.
- بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۵). *ایران و افغانستان از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی*. تهران: وزارت امور خارجه، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- تیموری، ابراهیم (۱۳۶۳). *عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران*. تهران: اقبال.
- خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ (۱۳۷۵). *سفرنامه خانیکوف*. ترجمه اقدس یغمایی و ابوالقاسم بیگناه. مشهد: آستان قدس رضوی، مؤسسه و چاپ انتشارات.
- دویچ، کارل، و دیگران (۱۳۷۵). *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ج ۲. ترجمه وحید بزرگی. تهران: جهاد دانشگاهی (ماجد).

- رایت، دنیس (۱۳۵۹). *انگلیسی‌ها در میان ایرانیان*. ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: امیرکبیر.
- رئیس طوسی، رضا (۱۳۷۶). "استراتژی سرزمین‌های سوخته سیستان در احتضار (۲)". *تاریخ معاصر ایران*، سال اول، ش ۴ (زمستان): ۱۹-۶۸.
- ساسانی، احمد خان ملک (۱۳۷۹). *سیاستگران دوره قاجار*. به کوشش سیدمرتضی آل داوود. تهران: مگستان.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۳۶). *ده هزار مایل در ایران (سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس)*. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران: ابن سینا.
- سپهر، محمدتقی (لسان‌الملک) (۱۳۵۳). *ناسخ‌التواریخ سلاطین قاجاریه*، ج ۳. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- شریف‌امامی، جعفر (۱۳۸۰). *خاطرات جعفر شریف‌امامی*. به کوشش حبیب لاجوردی. تهران: نگاه امروز.
- شورماچ (نورستانی)، محمداکبر (۱۳۵۰). *جغرافیای عمومی افغانستان*. کابل: زوری.
- شقاقی، میرزا مهدی‌خان (ممتحن‌الدوله) (۱۳۷۹). *مآثر مهدیه*. تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- صبوری، ناصح و ظهیر (۱۳۸۶). *شجره الملوک*. تحقیق و توضیح و تصحیح منصور صفت‌گل. تهران: میراث مکتوب.
- عباسی، محمد (۱۳۷۲). *حکومت سایه‌ها: اسناد محرمانه و سیاسی میرزا حسین‌خان سپهسالار*. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- فرانکل، جوزف (۱۳۷۰). *روابط بین‌الملل در جهان متغیر*. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: دفتر وزارت امور خارجه، مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- فرهنگ، میرمحمدصدیق (۱۳۷۱). *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ج ۱. تهران: عرفان.
- قاجار، میرزا محمدجعفر (۱۳۸۰). "کتابچه حالت سیستان". در: *دفتر تاریخ*، ج ۱. گردآورنده ایرج افشار. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی: ۱۶۳-۱۶۶.
- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۷۱). *روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۴-۱۹۱۴*. ترجمه منوچهر امیری. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

- کرزن، جورج (۱۳۷۳). *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
- کرمانی، ذوالفقار (۱۳۷۴). *جغرافیای نیمروز*. به کوشش عزیزالله عطاردی. تهران: میراث مکتوب.
- کهزاد، احمدعلی (۱۳۷۶). *رجال و رویدادهای تاریخی افغانستان*. پیشاور: دانش کتابخانه.
- گزارش به ناصرالدین شاه قاجار درباره حشمت‌الملک و شهاب‌الملک و منطقه قائنات و سیستان و بلوچستان (۱۳۹۰). به اهتمام محمد گلبن. *فصلنامه اسناد، مطبوعات و متون بهارستان*، سال چهارم، دوره ۲، ش ۱۳: ۸۳۵-۸۳۹.
- لمبتون، آ. ک. (۱۳۷۷). *مالک و زارع*. ترجمه منوچهر امیری. تهران: علمی و فرهنگی.
- متولی‌حقیقی، یوسف (۱۳۸۳). *افغانستان و ایران*. مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۸). *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*. ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری. تهران: شیرازه.
- _____ (۱۳۸۶). *بازیگران کوچک در بازی بزرگ: استقرار مرزهای شرقی ایران و پیدایش افغانستان*. ترجمه عباس احمدی. تهران: معین.
- محمدغبار، میرغلام (۱۳۵۹). *افغانستان در مسیر تاریخ*، ج ۲. قم: بی‌نا.
- محمود، محمود (۱۳۶۷). *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹*، ج ۳. تهران: اقبال.
- مک‌گرگر، سی. ام. (۱۳۶۶). *شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان*، ج ۱. ترجمه مجید مهدی‌زاده. مشهد: آستان قدس رضوی، معاونت فرهنگی.
- مکی، حسین (۱۳۶۲). *تاریخ بیست ساله ایران*، ج ۶. تهران: نشر ناشر.
- ملک‌آرا، عباس‌میرزا (۲۵۳۵). *شرح حال عباس‌میرزا ملک‌آرا*. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: بابک.
- ملکشاهی، هاشم (۱۳۸۷). "انگلیس و جدایی بلوچستان". *تاریخ معاصر ایران*، سال دوازدهم، ش ۴۵ (بهار): ۱۹۹-۲۱۴.

- مهندسین مشاور فرپاک (۱۳۶۳). گزارش مرحله اول طرح تأمین و احداث شبکه آب مشروب کلیه قراء سیستان، کلیات و مشخصات عمومی، ج ۱. بی جا: وزارت بهداری؛ سازمان منطقه‌ای بهداری سیستان و بلوچستان، مدیریت بهداشت محیط استان.
- نائیبیان، جلیل؛ شیخ‌نوری، محمدمیر؛ پیری، محمد (۱۳۸۸). "تشکیل سیستان از سلسله قاجار تا تسلیم علی‌خان سربندی". پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، ش ۲ (تابستان): ۱۹-۳۴.
- وزارت اطلاعات و کلتور (۱۳۵۲). سوابق و اسناد موضوع آب از رود هلمند. کابل: نشریه اداره ارتباط عامه.
- وین، آنتونی (۱۳۸۳). ایران در بازی بزرگ. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: پیکان.
- هالستی، کی. جی. (۱۳۷۳). مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل. ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری. تهران: وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۸۰). روضه الصفاى ناصری، ج ۱۰. تهران: اساطیر.
- بیت، چارلز ادوارد (۱۳۶۵). سفرنامه خراسان و سیستان. ترجمه قدرت‌الله روشنی زعفرانلو و مهرداد رهبری. تهران: یزدان.

اسناد

- سازمان اسناد ملی ایران. ۲۹۳۰۰۶۵۱، برگ ۵.
- وزارت خارجه ایران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. سال ۱۳۰۶، کارتن ۴۶، پرونده ۴، برگ ۳۷.
- وزارت خارجه ایران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. سال ۱۳۰۸، کارتن ۲۰، پرونده ۳۳/۱۱۹، برگ ۱۰۱.
- وزارت خارجه ایران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. سال ۱۳۰۹، کارتن ۱۸، پرونده ۳۳/۱۱۶، برگ ۱۱۵.

- Brobst, Peter John (1997). "Sir Frederic Goldsmid, and the Containment of Persia 1863-1873". *Middle East Studies*, Vol. 33, No. 2: 197-215.
- Burrell, R. M. (1997). *Iran Political Diaries 1881-1965*. Vol. 2. Oxford: Archive Editions Limited.
- Dyson, Stephen Benedict; Preston, Thomas (2006). "Individual Characteristics of Political Leaders and the use of Analogy in Foreign Policy Decision Making". *Political Psychology*, Vol. 27, No. 2: 265-288.
- Ferrier, J. P. (1976). *Carvan Journeys and wanderings in Persia, Afghanistan, Turkistan and Beloochistan*. Karachi: Oxford University Press.
- Ronaldshay, Earl F. (1902). "A journey from Quette to Meshad via the Nushki sistan Trade-Route". *The Geographical Journal*, Vol. 20, No. 1: 70-85.
- Goldsmid, Frederic (1876). *Eastern Persia, Account of the Journeys of the Persian boundary commission 1870-71-72*, Vol. 1. London: MacMillan.
- Landor, A; Savage, Henry (1902). *Across coveted lands or a journey from flushing (Holland) to Calcutta Overland*, Vol. II. London: McMillan.
- McMahan, Henry (1906). "Recent Survey and exploration in Sistan". *The Geographical Journal*, Vol. XXVIII, No. 3: 209-228.
- Rawlinson, Henry (1875). *England and Russian In the East*. London: John Murray.

